

بحران رژیم ، جنگ جناح ها  
و دیدگاه ها

یوسف

## فهرست مطالب:

صفحه 2	توضیح
صفحه 3	بحران رژیم، جنگ جناح ها و دیدگاه ها
صفحه 18	محتوای راست در پوشش چپ
صفحه 24	مدنی ، بسوی جامعه مدنی
صفحه 34	فراز و فرود يك مزدور

## توضیح :

مقالاتی را که در دست دارید اولین بار در دوره جدید نشریه پیام فدائی - ارگان چریکهای فدائی خلق ایران - در شماره های ( 20 - 21 - 22 ) ، 17 ، 27 و 33 منتشر شده است . این مجموعه به علل و ریشه های بحران فراگیر اجتماعی - سیاسی که رژیم جمهوری اسلامی را در بر گرفته و کشاکش و جنگ قدرت جناح های آن می پردازد. از آنجائیکه ایده ها و نظرات مطروحه در آن در طی زمان - از تاریخ نگارش تاکنون - و در کوران حوادث سیاسی جامعه مان محک خورده است ، بویژه با انتخابات دوره هفتم مجلس ارتجاعی شورای اسلامی و اوج گیری بحران در حاکمیت که تحصن نمایندگان جناح باصطلاح اصلاح طلب ( دوم خردادیها ) و حذف آنان را در پی داشته است، بار دیگر طرح درست مسائل و موارد مربوطه و ارائه دیدگاه های اصولی برجستگی خاصی یافته است، لذا به انتشار مجدد آن اقدام گردید .

## بحران رژیم ، جنگ جناح ها

### و دیدگاه ها

اساساً رژیم جمهوری اسلامی همزاد با بحران است. در یک شرایط بحران فراگیر ملی شکل گرفته و میراث دار آن است. بدنبال انقلاب بهمن و یارگیری جدید امپریالیستها، حکمرانان جدید با سرسپردگی، سکاتدار هدایت جامعه ای با نظام اقتصادی وابسته شدند. جامعه ای که علیرغم بحران سیاسی، اجتماعی و اقتصادی خود میبایست بار بحران سرشکن شده نظم امپریالیستی را نیز بدوش کشد، از آنجائی که این حاکمان وابسته در تقابل با اراده و خواست کارگران و زحمتکشان و بطور کلی توده ها قرار داشتند، از آنجائی که وظیفه سرکوب انقلاب و جنبش خلقها را به عهده داشته و دارند، پس بحران سیاسی، اجتماعی را عمق و تداوم بخشیدند. فقط کافی است که سرکوبهای خونین کارگران، خلقهای کرد، ترکمن، عرب و پایمال کردن حقوق فردی و اجتماعی توده ها و عدم دستیابی به خواسته های چون آزادی و دموکراسی را به یاد داشته باشیم. این حاکمان نظم سرمایه داری و وابسته میبایست بار بحران مزمین امپریالیستی را نیز درمثن اقتصاد وابسته و در سیستم انگلی به جا مانده بر گرده توده ها سرشکن کنند، پس گفتند: "اقتصاد مال خراب است"، "ما برای نان و آب انقلاب نکردیم"، "کمربندها را سفت کنید" و برنامه "ریاضت کشی" را آغاز کردند و پیش بردند، پس بحران اقتصادی را به قیمت خانه خرابی توده ها و گرانی وحشتناک استمرار و ژرفا بخشیدند. از آنجائی که عملکرد آشکار شاه بمثابة مزدور آمریکا، عملکرد آمریکا در کودتا علیه مصدق، برانگیختگی عمومی توده ها در پی انقلاب بهمن بر علیه امپریالیستها و به ویژه آمریکا، بخصوص جا زدن حاکمان جدید بمثابة رژیم برخاسته از انقلاب و به علاوه برای انحراف و سرکوب انقلاب، که فاکتورهای بسی مهمی بودند، دزد و داروغه با هم ساختند. رابطه ها و سرسپردگی ها مخفی و لاپوشانی شدند. نعل وارونه زده شد. رژیم، ضد امپریالیست و آمریکا دشمن اعلام گردید. در شعار و

تبلیغات، نوکر و ارباب به اصطلاح رو در روی هم ایستادند ولی در عمل حافظ منافع یکدیگر. پس گروگان گیری در سفارت آمریکا و بعداً جنگ امپریالیستی هشت ساله را به خدمت گرفتند. کافی است که به انحراف اذهان توده ها، سرکوب وسیع و خونین کارگران و خلقها، کشتارهای دستجمعی کودکان در جنگ و فرزندان انقلابی در زندانها، بمباران ها و خانه خرابیهای ناشی از جنگ، غارت دسترنج توده ها برای خریدهای نجومی تسلیحات از امپریالیستها و به ویژه از آمریکا، پرور کردن شرکتهای بیمه خارجی و غیره را در پناه این شرایط و پیامدهای بعدی آن به یاد داشته باشیم، پس دامنه بحران سیاسی، اقتصادی و اجتماعی هر چه بیشتر گسترش یافت و ریشه دارتر شد. از آنجائی که حفاظت و تدویم سیستمی وابسته به دست رژیمی با پوشش مذهبی و اسلامی میبایست صورت گیرد، پس قوانین قرون وسطائی اسلامی بر جامعه مستولی گردید، صدور انقلاب و سازماندهی تروریسم دولتی در دستور کار قرار گرفتند که اینها نیز به نوبه خود به بحران سیاسی و اجتماعی رژیم دامن زدند. عملکرد قوانین اسلامی بمثابه پوشش دیکتاتوری امپریالیستی که موجب بی حقوقی وسیع توده هاست، خود عامل دیگر در تشدید بحران اجتماعی و سیاسی است. پس رژیم اسلامی که نافش را با بحران زده اند خود بنا به ماهیتش آنرا تعمیق و گسترش میدهد. و اساساً توده ها را در تقابل با خود قرار میدهد. اینها آن خطوط کلی اند که بحران همه جانبه جامعه ایران را به مثابه جزئی ارگانیک از سیستم جهانی سرمایه داری تدویم می بخشند. پس رژیم وابسته در کلیتش در این بحران غوطه ور است و به آن دامن میزند. درکی غلط در جنبش رایج است که بحران رژیم را به بحران در بالا یعنی در حاکمیت خلاصه میکند و به آن تقلیل میدهد. بحران گروه بندی و جناحهای حاکمان، بحرانی است در درون رژیم. اما بحران همه جانبه ای که توضیحش رفت و رژیم را فرا گرفته از نوع دیگر و جنس دیگر است. اشتباه گرفتن این دو نوع از بحران اگر نا آگاهانه باشد به انحراف کشاندن مبارزات مردم را به دنبال دارد. تقلیل و جانشین کردن این دو نوع بحران با هم، اگر آگاهانه باشد امری است که موجب خیانت به مبارزات توده ها میگردد. نگاهسی بر مواردی از حقوق دمکراتیک در مفهوم رایج آن مسئله را بیشتر روشن میکند. مثلاً: عدم حق تشکل و مبارزه برای دستیابی آن با ایجاد تشکل از جانب جناحی برای جذب و جلب توده ها در دایره خودی تباین آشکار دارند.

خواست آزادی و نفی دیکتاتوری با "تسامح" و تحمل جناح دیگر ماهیتاً با هم تفاوت دارند. خواست جدائی دین از دولت و نفی دین رسمی با پذیرش عرض وجود جناح دیگر اسلامی سخنپسینی با هم ندارند، خواست تأمین کار و شغل و حل مسأله بیکاری با پذیرش گسترش بیشتر سرمایه داری خصوصی حاصل شدنی نیست زیرا از نوع دیگرند، تأمین حقوق زنان نفی سنگسار و قصاص، بطور خلاصه قانون جزائی اسلامی، با دفاع از حقوق اسلامی - لیبرالی زنان و سنگسار و قصاص مخفی و دور از نظر عمومی همخوانی ندارند و الخ

بحرانی که سروپای رژیم را فرا گرفته و از طرف دیگر خود رژیم موجود آن بوده و به آن دامن میزند، بحرانی که تمامی تار و پود روابط و مناسبات اجتماعی و سیاسی و اقتصادی توده ها را در بر گرفته و آنان را در تقابل با رژیم قرار داده است، با بحران در درون رژیم و شکاف در بالا، هر دو بحرانی هستند مزمن و به اندازه عمر رژیم قدمت دارند، اما این دو از محتوای دیگر برخوردارند. اولی ناظر بر رابطه بین حکومت کننده و حکومت شونده است، دومی ناظر بر رابطه بین حکومت کنندگان. تقلیل و هم عرض دانستن این دو با هم امری است ناخوشدنی که موجب انحراف و کند شدن مبارزه مردم میگردد. اولی مبارزه ای مستقل و را دیکال برای سرنگونی و تغییر نظام را میطلبد، دومی امری است که با "تسامح و تساهل" و سازش پشت پرده در بالا، روآوری به مردم برای جذب نیرو و کسب توان بستگی دارد. اینکه توده ها میتوانند بمثابه یک امکان از جنگ جناحها و شکاف در بالا سود جویند، آتش مبارزه خود را تیزتر کنند به عوام مل زیادی بستگی دارد از جمله: وجود رهبری درست، وجود تشکل و آزادی، اما خرما بر نخیل است و دست توده ها کوتاه. اینکه هر رخنه و شکافی در بالا میتواند به نفع مبارزات توده ها باشد امری است درست، اما این باهدایت توده ها بمثابه نیروی مدافع فلان جناح تفاهتی آشکارا رد. پس باید اول روشن کنیم که کجا ایستاده ایم و در خدمت چه نیروی؟ توده ها یا جناحی از حاکمیت، تا حادثه انتخابات ریاست جمهوری را "زمین لرزه" و انقلاب دوم ننماییم و نگوییم که توده ها "اسلحه را از دوشی به دوش دیگر انداخته اند" و به این ترتیب خاک بر چشم توده ها بپاشیم و خواسته یا ناخواسته آتشبارمعرکه شویم. اینکه بحران در بالا از چه جنس و نوعی

است مسأله ای است که در ادامه مطلب به آن میپردازیم.

\*\*\*\*\*

واقعیت این است که عمر تضاد و جنگ جناحی درون رژیم به قدمت عمر رژیم است. نگاهی به حوادث تقریباً بیست ساله گویای این امر است. علت این درگیری ها ناشی از مجموعه عوامل است. تضاد منافع، تضاد سیاستها و روشها، دستیابی به قدرت بیشتر با توجه به انعکاس بحرانهای سیاسی، اجتماعی و اقتصادی جامعه در درون حاکمیت، آن فاکتورهای مولد بحران و درگیری در بالاینده و به آن دامن میزنند. علیرغم این تضادهای اتحاد آنها همواره در حفظ کلیت سیستم و سرکوبی توده هاست. در حاکمیت وابسته به مثابه جزئی از سیستم جهانی امپریالیستی، سیاست های جناح ها انعکاسی از تضاد منافع و سیاستهای گروههای مالی و جناح بندیهای امپریالیستی، همراه با انعکاس درجه بحران جامعه و سطح مبارزات توده ها در حاکمیت است. این امری است که عدم توجه به آن، همگی تحلیلها و ارزیابی ها را به کج راه میکشاند. اما این انعکاس نه انعکاسی آینه وار و عکس برگردانی بلکه بمثابه انعکاس پروسه ای در پروسه دیگر است که با پیچیدگی های خاص خود و عملکرد فاکتورهای مشخص همراه است. اساساً شرایط اقتصادی - اجتماعی و سیاسی جوامع وابسته مهمترین عاملی است که شکل گیری و رشد جناح بندیها را مشروط میسازد. اقتصاد تک محصولی، رشد ناموزون اقتصادی، سیطره سرمایه مالی، عدم رشد ارگانیک طبقات اجتماعی و بالاخره نقش فعال مایشایی دولت، آن فاکتورهای اساسی اند که درجه توانمندی و رشد جناحهای حکومت وابسته را تعیین می بخشد. این توانمندی و درجه رشد را منافع و سیاستهای استراتژیک و تاکتیکی امپریالیستی و عملکرد جناح های آن سمت و سو میدهند. همواره باید در نظر داشت که رشد اقتصادی اجتماعی جامعه وابسته، تابعی از نیازمندیهای رشد و عملکرد اقتصاد جهانی و بازار جهانی است و یا مشخص تر تابعی از نیازمندیهای اقتصادی - سیاسی امپریالیسم برتر و مسلط بمثابه عامل محوری است. به علاوه درجه انعکاس بحران جامعه و سطح مبارزاتی توده ها در حاکمیت، آن عواملی اند که انعکاسشان در موضع گیری جناحها و تعیین سیاست و گرایش آنها چه در مواجهه با یکدیگر و چه در مواجهه با توده ها تا ثیرات مشخص دارند. بنابراین در جامعه ای چون ایران بنا بر نقش اقتصاد تک محصولی نفت، رشد ناموزن اقتصادی با خصیصه مصرفی و عمدتاً دولتی، تقدم و تسلط

سرمایه مالی و ریائی، رشد نامتناسب پورژوازی و وابسته وعدم رشد موزون دیگر طبقات اجتماعی و نقش تعیین کننده و کلیدی دولت آن شرایطی را فراهم آوردند که جناح بوروکراتیک سرمایه داری وابسته، شکل و رشد یافته است و همواره نقش مسلط و برتر را داشته است. سیاستهای اقتصادی، طرحهای توسعه گوناگون، عملکرد مالی و بانکی و... را براساس نیازمندیهای امپریالیستی و درارتباط با برنامه ریزی های مشخص دولتی پیشبرده است. به همین دلیل همواره خواهان نقش مسلط دولت است و همواره با دفاع از وضعیت حاکم به تثبیت وضع خود میپردازد. در بستر چنین شرایطی جناح غیر بوروکراتیک سرمایه داری وابسته به صورتی مکمل، اما غیر مسلط شکل ورشد یافته است. این جناح همواره نقش فعال مایشابیی دولت را مانع رشد و تسلط خود دانسته و همواره سعی در کم کردن نقش دولت دارد و چون زور و توان رقیب را ندارد همواره در پی یافتن نیروی است تا با تکیه بر آن خود را قدرتمند سازد و نقش مسلط درخواستی را بازیابد. پس روی به مردم میآورد و روی نقاط ضعف رقیب در حیطه اقتصادی، سیاسی و اجتماعی دست میگذارد. به دلیل اینکه این روی آوری به مردم برای کسب توان بیشتر و نه دفاع واقعی از حقوق توده هاست پس همواره ظاهری لیبرالی به خود میگیرد. خلاصه اینکه جناحهای بوروکرات و غیر بوروکرات سرمایه داری وابسته نه تنها جزئی از سیستم جهانی امپریالیستی اند، نه تنها علت وجودی خود را این سیستم باز میابند، بلکه عملکردشان در خدمت سوخت و ساز این دستگاه عظیم است. به همین دلیل است که انعکاس درگیریها و جدالهای همه جانبه سیاسی - اقتصادی بین جناحهای امپریالیستی حتی تا حد تعویض دولت و تسلط جناحی، درگیری و اختلاف بر سر نقش و حد فروش تسلیحات، نقش و اهمیت نفت، چگونگی عملکرد مکانیسم صنایع و تجارت، حد و نقش بازار آزاد، سیاستهای تعرفه گمرکی و غیره را میتوان آشکارا در جناحهای درونی حکومت وابسته مشاهده کرد. حمایتهای سیاسی، ارتباط گیریهای مشخص و تبلیغات را باز شناخت. طبعا توان و حد رشد جناحها در بستر نیاز اقتصادی - سیاسی جامعه وابسته حد شکست یا موفقیت این یا آن مورد کشمکش را مشروط میسازد ولی اساسا این نیازهای کلی سیستم امپریالیستی است که به آن شرایط و دوران مشخص تعیین می بخشد. نگاهی به جدالها و کشمکشهای حزیهای "ایران نوین" و "مردم"، جناح پیشرو و سازنده یعنی جناحهای چشم قربان و بله قربان در



رژیم وابسته شاه، بازرگان و نهضت آزادی، شریعتمداری و "خلق مسلمان"، ملی چپان و نزیه، بنی صدر و رفسنجانی، منتظری، خاتمی و کارگزاران سازندگی از يك طرف و از طرف دیگر جناح ولایت فقیه و خمینی ( بعداً خامنه ای ) یعنی جناحهای چشم امام و بله امام در رژیم وابسته جمهوری اسلامی شواهد عینی آنند. حال چه با شعار شاه باید سلطنت کند و نه حکومت، یا ولی فقیه باید نظارت کند و نه حکومت به میدان آیند، چه با شعارهای "انقلاب سفید" همراهی کنند و چه با شعار "قانون گرانی" و "جامعه مدنی"، تغییری در اساس قضیه ایجاد نمیکند. چه بنی احمد شعارهای مردم فریب بدهد و چه بازرگان و یا خاتمی، تغییری در اساس مسئله ایجاد نمی کند. طبعاً بررسی هر مورد با توجه به شرایطی مشخص و نقش عوامل معین سیاسی - اجتماعی و اقتصادی جامعه، چگونگی حمایت ها و عملکرد جناح های امپریالیستی مربوطه، حد رشد و توان جناح ها، مورد کشمکش و سطح مبارزاتی توده ها در آن شرایط امری است که از حوصله این مقاله خارج است، در اینجا فقط خواستیم که ماهیت مساله و روند کلی را بازگو کرده باشیم و جنس و نوع درگیری و بحران در بالا را مشخص کرده باشیم. همانطور که گفته شد پیشبرد سیاستهای جناحی بر اساس منافع گروههای امپریالیستی برای سهم بیشتر و قدرت بیشتر بنیاد درگیریها را میسازد. از آنجائی که جناح مدافع گسترش بازار آزاد، خصوصی سازی، تحدید نقش دولت و جامعه مدنی از واقعیت رشد طبیعی و موزون برخوردار نیست و ناقص الخلقه و رشد نیافته است، از آنجائی که درپروسه هستی خود به دولت آویزان است و به آن با فونکسیون تام و تمام نیاز دارد، دارای آن توان تاریخی مورد نظر در جوامع کلاسیک نیست که حداقل دمکراسی بورژوازی را عرضه کرده اند. اساساً او در حفظ کلیت نظام و وابستگی خواهان سهم و قدرت بیشتر است. بدین دلایل شعارهای قانون گرانی و جامعه مدنی، تعدد احزاب و غیره اش تو خالی و در محدوده حکومتی مطرح است، در نتیجه دمکراسی طلبی و مردم خواهی اش سترون و نازا است. او خود گرگی است در لباس میش و از اعمال دیکتاتوری ناگزیر است. به همین دلیل لیبرال نیست بلکه ظاهر و پزلیبرالی به خود میگیرد، مردم خواه نیست بلکه مردم پناه است. از ناچاری و برای کسب نیرو و توان به مردم روی میآورد. از بغض معاویه است نه از حب علی و هرآنگاه که لازم باشد همان نیروهای اتکائی را قربانی کرده و شعارهای سرودم بریده را

فراموش میکند و اگر پای کل نظام و مصالح امپریا لیستی در بین باشد، در مقابل جناح برترحتما کوتاه می آید (به گواه شواهد گوناگون) و به جای شعارهای فریبنده شمشیر آخته برمیگردد و رو در روی مردم می ایستد. او خواهان تعدیل به نفع خویش است و نه تغییر اساسی. او مدافع حفظ نظام است با روشها و شیوه های خاص خودش. در حالی که آزادیخواهی و دموکراسی طلبی مردم اساسا در تعارض با کل نظام است. زیرا این رژیم است که به خواسته ها و انتظارات مردم پاسخگو نیست و نمیتواند باشد. زیرا هر کدام از خواسته های حق طلبانه و دمکراتیک توده ها در تضادی آشکار با بنیادهای رژیم قرار دارند. پس جهت اصلی مبارزات مردم تغییر اساسی رژیم را میطلبد و نه اصلاح آنرا. به همین دلیل است که اصلاح طلبان نهایتاً رو در روی مردم قرار دارند. اینکه چه دیدگاههایی در رابطه با مساله درگیری جناحهای رژیم وجود دارد و حامل چه نگرشهایی هستند، چه موضعی دارند و در کجا ایستاده اند؟ مسائلی اند که در ادامه بدان خواهیم پرداخت.

\*\*\*\*\*

در برخورد با مساله درگیری و جنگ قدرت جناحهای رژیم در نمایی کلی و در خطوط عمده آن، دیدگاههایی مطرح اند و هر کدام از این بینش ها به نسبتی در بین توده های مردم، نیروهای سیاسی و در بین هنرمندان نویسندگان مدافعین خود را دارند. چه آنانی که در (بین نیروهای سیاسی) به تبیین و تئوریزه کردن آن میپردازند و چه آنهایی که در بین هنرمندان و نویسندگان "با بیان ادبی"- هنری و گاهگاه آشکارا و بی پیرایه اظهار نظر میکنند و چه توده هایی که به شیوه و زبان خود به توضیح مساله می پردازند، در واقع به دفاع از یکی از این دیدگاه ها مشغولند و یا یکی از این بینش ها را ارائه میدهند. بی شک این ارائه و دفاع بیانگر موضع آنها در قبال مساله جاری است. این مواضع خواه ناخواه به نحوه نگرش و منافع طبقاتی- اجتماعی آنان بستگی دارد و گره خورده است. بدون تردید شناخت و آگاهی (در رابطه با توده ها) نقش مهمی در اتخاذ این یا آن موضع و یا بینش آنان بازی میکند و عدم توجه به آن اشتباه بزرگی است. اما این اشتباهی فاحش است اگر چگونگی عملکرد آنرا در بین هر سه

گروه نامبرده یکسان بپنداریم. در دوستانه اول و دوم یعنی نیروهای سیاسی و هنرمندان این بیان موضع گیری در تبیین مسئله عمدتاً نظری بوده و با بینش خاصی همراه است که الزاماً به عدم شناخت یا کمبود آگاهی مربوط نمیشود. و لاجرم کوشش در تغییر شناخت یا آگاهی آنان به منزله آب در هاون کوبیدن است. اینان بنا بر مواضع طبقاتی و منافعتشان آگاهانه این یا آن دیدگاه را اتخاذ و تبلیغ میکنند، این اگر ابلهانه نباشد کودنی محض است که عدم آگاهی یا کمبود شناخت را به آنان منتسب کنیم. اما در مورد توده - هائی که از دیدگاه خاصی دفاع میکنند، قضیه فرق میکنند و مساله بگونه ای دیگر مطرح است. اینان که عمدتاً با شناخت حسی و تجربیات روزمره سروکار دارند میتوانند بنا به درخواستهای آئی یاهمان منافع روزمره یا به دلیل افق محدود نگرش به دیدگاهی انحرافی در غلطند، پس کوشش در تغییر آگاهی و شناخت آنان و تبیین درست مسئله میتواند لازم و ضروری گردد. اتفاقاً چنین کوششی برای طرح و توضیح درست مورد جاری یعنی مسئله درگیری و جنگ قدرت جناحهای رژیم و تبلیغ و ترویج آن در کوران حوادث سیاسی روزمره بمثابه یکی از وظایف نیروهای انقلابی و دمکرات برجسته میگردد. و در همین جاست که ضرورت تفکیک این دیدگاهها نمان میشود تا سره از ناسره، درست از نادرست تمیز و تشخیص داده شوند، تا مواضع انحرافی و اصولی در تقابل قرار گیرند.

## ۱ - دیدگاه استماله

این دیدگاه به تغییرات و اصلاحات تدریجی دلبسته است. آنهم تغییراتی که باید از بالا یعنی از طرف صاحبان زر و زور و قدرت صورت گیرد. آنان را با مبارزات مردم کاری نیست و از بحران فراموشی که رژیم را در بر گرفته است، فقط بحران دربالا - در حاکمیت - دریچه نگرش آنان است و از این دریچه است که انتظار کرامت و رحمت دارند. "جناح بازی" یا صحیح تر "جناح پناهی" اصول و پرنسبب آنان را میسازد، زیرا خود از اصول و پرنسبب مبارزاتی تهی اند. روزی سلامت امام را میخواستند و به با صطلاح لیبرالها میتازند، روز دیگر سردارچاپنده گی را "امیر کبیر" ایران میخوانند و امروز "سید خندان" را بمثابه "مصدق اسلامی" و "اسلام گرای ملی" جا میزنند، وقتی هم که از این امام زاده

ها معجزه ای بر نخاست، سکوت اختیار میکنند در انتظار شکاف دیگری در بالا می مانند تا کاریکاتور دیگری را علم کنند. اینان حتی در سطح برخی از توده های هوادار این دیدگاه هم نیستند، اگر چنین توده هایی با این منطق حرکت میکنند که از این ستون به آن ستون فرج است و از هر شکاف و تنشی در بالا انتظار یک تنفس حداقل کوتاه را دارند، که طبعاً ناشی از فشار و سرکوب شدیدی است که تحمل کرده اند و میکنند، دیگر این خواست را با توجیحات نظری نمی پوشانند. ادعای دفاع از این یا آن جناح را ندارند و اساساً خواستار آن هم نیستند. فشار بیش از حد، منطق حسی و کسب نتایج ملموس راهنمای آنان است، اگر این بخش از توده ها نمیدانند که دست یابی به جزئی ترین تغییرات اصلاحی و تدریجی نیز نیاز به اقدام و تشکل دارد و یا نمیتوانند بدان دست بزنند، اما استحاله چنان آگاهانه از طرح چنین مسایلی گریزانند. به اعلامیه ها و نشریات آنان نگاهی بیندازید پر است از درخواستها و تمنا از "اسلام گرای مستقل" یا مجیز گویی و تمجیدهای مسخره و یا پند و اندرز و رهنمود به آن، که حال آدمی را به هم میزنند. اینان از طرح ابتدائی ترین مسایل مبارزاتی حتی برای همین اصلاحات تدریجی جزئی بدین دلیل گریزانند که نمیخواهند و میترسند که مبارزات توده ها شعله ور شود و زیاده کشد، زیرا نمیخواهند که "جناح مصلح" رم کند و بترسد و خود را به "جناح محافظه" کار بچسباند و نزدیک کند، انگار نه انگار که اینها جناح های یک رژیمند و طبعاً "بهم چسبیده و نزدیک اند". استحاله چنان نه تنها به بررسی سیستم حکومتی و چگونگی پیدایش و رشد جناحها، نقش و عملکرد آنها نمیپردازند، بلکه همواره به یک شخص تکیه میکنند و همه چیز را در آن خلاصه میکنند. حتی در همین محدوده هم از بررسی عملکرد آن شخص آگاهانه سر باز میزنند و آن را لاپوشانی میکنند زیرا چنین منطق نگرشی گریبان خودشان را خواهد گرفت. زیرا بررسی پیرویه عملکرد نیروهای معلوم الحال مدافع این دیدگاه امری نیست که خوشایندشان باشد. یادآوری خیانت به مبارزات توده ها و ضربه های کاری زده شده زهری است به کام آنان. اینان نمیخواهند به این بپردازند که کارنامه خاتمی جدا از کارنامه رژیم نیست. چگونه شخصی که مسئول ستاد تبلیغات جنگ بوده است و نوجوانان را دسته دسته روانه میدان های مین کرده است حال مدافع جوانان شده است و چرا؟ کسی که بعنوان عضوی از شورای انقلاب فرهنگی در سرکوب و ایجاد خفقان در

دانشگاه‌ها سهمیم است حال مدافع "تسامح و تساهل" شده و دانشجویان را با لبخند همراهی میکند و چرا؟ فردی که وزیر ارشاد بوده است و نقش گویلز رژیم را ایفا کرده است چگونه امروز از سانسور محدود حرف میزند و چرا؟ و بسیاری چراهای دیگر. استحاله چیان به اصول و پرنسپب های اصلاح طلبی یا همان تحول تدریجی هم مجهز نیستند. اینان همین قدمها را در همدوشی و همراهی با مردم بر نمیدارند، به بسیج و تشکل یابی توده ها دلمشغولی ندارند. آنان انتظار معجزات و کرامات را در بین توده ها تبلیغ میکنند. آنان نه تنها ذره ای آگاهی توده هارا به پله بالا تری رهنمون نمیشوند بلکه خاک به چشم توده ها میپاشند. اینان در کنار یک جناح از رژیم سنگر گرفته اند، برایش هورا میکشند. نسخه میپردازند، یا نیرو بسیج میکنند و به مشاطه گری میپردازند. اینان کار را به جایی رسانده اند که خاتمی را "پرومته" و حرکت جناحی از رژیم را انقلاب دوم و غیره می خوانند. بدین ترتیب و به همین دلایل اینان آفتابه کش آخوندهایی اند که جناحی از رژیم را تشکیل میدهند. رژیمی که بیست سال تمام تسمه از گرده کارگران، زحمتکشان، زنان، دانشجویان و کارمندان، خلقها و اقلیت های مذهبی کشیده است. اینان جایگاه واقعی خود را پار دیگر یافته اند. نه در کنار مردم بلکه در خدمت رژیم اند. "نقش مبارکی" که همواره نیروها و شخصیتهای استحاله طلب بازی کرده - اند. اینان هضم و پیشبرد سیاستهای رژیمی که هر خواست و واقعا دمکراتیک در تقابل آشکار با موجودیت اش قرار دارد را برای توده ها سهل و آسان می سازند. به یاد آورید نقشی که مثلا همین فروهرها (که امروز بناحق و به شیوه ای وحشیانه بدست رژیم کشته شده اند) در کنار بازرگان و دیگران در خدمت همین رژیم ایفا کردند. به یاد آورید که چگونه در زمانی که وزیر کار بود در فرو- خوابان اعتصاب کارکنان و رفتگران اصفهان نقش سالوسانه ایفا نمود. و تازه وقتی هم که مورد سوال واقع میشوند به ما ست مالی قضیه میپردازند و به زیرعبای خمینی خزیدن را اینگونه توجیه میکنند که: "ما در آن شرایط قدرت تفکر نداشتیم و نمیتوانستیم جور دیگری فکر کنیم" پروا نه فروهر در یکی از مصاحبه های به جا مانده ". در حالیکه در همان سال ۵۸ حداقل جریان چریکهای فدائیس خلق در مصاحبه با رفیق اشرف دهقانی اعلام کردند که این رژیم وابسته، ضد انقلابی و

ارتجاعی است، هرگونه همراهی با آن، ضد امپریالیست خواندن و از جناحی پشتیبانی کردن تقابل با توده هاست. بیاد داریم که بازرگان در مصاحبه ای که از تلویزیون پخش شد با اشاره به این موضع گیری با لوده گی خاص خودش گفت که " این خانم چریک دیگر چه میگوید" امام چنین و چنان است و ما چه ها خواهیم کرد. جریانات اصلاح طلب و استحاله چی نیز هورا کشیدند و کف زدند. حال بار دیگر نیز هشدار میدهند که درگیر شدن در جناح بازی و جناح پناهی نتیجه ای جز همراهی با رژیم دارو جنایت جمهوری اسلامی و رودر روی توده ها قرار گرفتن ندارد. خوشبختانه خواست توده ها بسیار فرا ترا ز آن است که خاتمی و جناحش و استحاله چیان همراهی کننده بتوانند به آن پاسخ دهند. هر درخواست دمکراتیک مردم تیرک چادر هرم رژیم را در هم میشکنند و همین امر است که همگی دارو دسته های رنگارنگ اما همدوش را به وحشت انداخته و به چاره جویی واداشته است. گرچه استحاله چیان راه خود را دارند و سودای خود را، اما مبارزات مردم به مثابه آن سیلی است که امکان لایروبی طویله اوژیاس را هر چه بیشتر فراهم خواهد ساخت.

## ۷- دیدگاه توطئه :

از نظر مدافعین این دیدگاه تمامی رخدادها "جنگ زرگری برای فریب مردم" است. "سناریوی" از پیش آماده شده است و اصلا با جریان دوم خرداد و انتخاب خاتمی و غیره گویا هیچ اتفاق تازه ای رخ نداده است. مدافعین این نگرش، ناتوانی خویش در تشریح و توضیح علل درگیری جناحی رژیم را با اینگونه احکام و شعارها لاپوشانی میکنند. این دیدگاه نه تنها اعتنایی به واقعیت ندارد بلکه به کتمان و لاپوشانی آن میپردازد. هیچگونه درگیری و جنگ قدرتی را در بالا یعنی در حاکمیت و بدنه رژیم قبول نداشته و به نفی آن میپردازد. گویا آب از آب تکان نخورده است. سطحی نگری را تقدیس میکند. درمانده در توضیح چون و چرانی مسئله لاداری خود را به نمایش میگذارد. از کوشش در وارد شدن به عمق مسئله سرباز میزند و همواره به تشابه جناحها تکیه میکند. در حالیکه این اصل مسلمی است که در بررسی و شناخت یک پدیده دیدن تشابه و عمده کردن آن و ندیدن تفاوتهای موجود در پدیده به

هیچوجه به شناخت درستی منتهی نمیگردد. بدین دلیل اینان نیز ناتوانند که شناخت توده ها را در این رابطه به پله ای بالا تر رهنمون شوند. اگر منصفانه گفته شود، اینان نیز به نوعی دیگر خاک به چشم توده ها می پاشند و چرائی و چگونگی مسئله را توضیح نمیدهند. چشم انداز درستی هم ترسیم نمیکند. در حد برخی از توده های هوادار این دیدگاه درجا میزنند. و در همان سطح می مانند. اگرچنین توده هائی بنا به عملکرد رژیم و تجربیات خویش، از زاویه مقایسه عملکرد جناح های رژیم به حق و درست به این نتیجه میرسند که "سگ زرد برادر شغال است" یا "آخوندها سروته یگ کربا سند". اما آن نیروهای سیاسی، تشکل ها و برخی از هنرمندان که چنین بینشی را تبیین و تنویریزه میکنند برای خلاصی گریبان خود از یک بررسی درست در چگونگی پیدایش و رشد جناح ها و چرائی درگیری آنها باین ضرب المثل ها متوسل میشوند تا به خیال خود به توضیح مسئله پرداخته باشند. نقطه قوت این بینش تنها در نفی کلیت رژیم و جناح های آن است. طبعاً این نفی موضع درستی است اما صرف درستی این موضع دال بر توانائی آنها در تشریح مسئله نیست و این نقطه ضعف بزرگ آنهاست. نادیده انگاشتن جنگ قدرتی که سرپای رژیم را فرا گرفته است، یا بی اهمیت جلوه دادن آن، ناتوانی در تشریح محتوی و راستای این درگیری که در تمامی عرصه ها، در مطبوعات، انتخابات، در سازماندهی برای کسب نیرو در پیشبرد سیاستهای جناحی و بالاخره در کسب برتری در اهرمهای قدرت جریان دارد، کمکی به شناخت توده ها، اتخاذ تاکتیک درست، و تبلیغ و ترویج ایده های صحیح نمیکند. اگر استحالته چپان رودر روی توده ها فرار دارند اما مدافعین این دیدگاه در ضمن کنارمردم بودن در سطح توده ها درجا میزنند و کمکی به رشد آگاهی آنها نمیکند. در افشای نظرات انحرافی و سازشکارانه نیز از ارائه یک سیستم استدلالی ناتوانند و با توضیح مسئله از دیدگاهی توطئه گرانه میدان را برای اشاعه نظرات انحرافی باز میگذارند.

### ۳- دیدگاه انقلابی

کوشش در طرح درست مساله، ارائه یک سیستم تحلیلی برخاسته از واقعیت و تبیین درست چرائی درگیریهای جناحهای رژیم اجزاء متشکله

این دیدگاه را میسازند. به علاوه توضیح را بطنه کل و جزء یعنی سیستم حکومتی و جناحها، بحران همه جا نبه ای که رژیم را فرا گرفته و شکاف در بالا، وحدت و تضاد جناح ها، محتوا و راستای این درگیریها و بالاخره آن نتیجه گیری سیاسی که مبارزات توده ها را صیقل زند، شیوه نگرشی اند که این بینش بدان متکی است. اساس بینش این دیدگاه در قسمت دوم این نوشته توضیح داده شده است، در اینجا به بازگویی برخی خطوط کلی آن اکتفا میشود، قبلا باید متذکر شد که شرایط بحرانی بعد از قیام بهمن ۵۷، چگونگی روی کار آمدن رژیم وابسته جمهوری اسلامی، لاپوشانی و مخفی کردن رابطه های همه جانبه با امپریالیسم به منظور سرکوب و احراف جنبش توده ها و نیازهای امپریالیسم، پیچیدگی درک و تحلیل مساله را دو چندان کرده است. مع الوصف اگر پوسته ها کنار زده شود میتوان دریافت که: شرایط اقتصادی - اجتماعی و سیاسی جوامع وابسته آن عامل تعیین کننده در شکل گیری و رشد جناح بندیهاست. میتوان دید که تضاد و جنگ جناحی همزاد رژیم بوده است که هر از گاهی اوج می گیرد، به شکلی فیصله میابد و دوباره آشکار میگردد. در سیستم وابسته جناحهای رژیم یعنی بورکرات ها و غیر بورکراتها، آنانی که نقش برتر و کلیدی در دولت و حاکمیت دارند و آنانی که خواهان برتری و نقش بیشترند جزئی از سیستم جهانی امپریالیستی اند و عملکردشان در خدمت سوخت و ساز این دستگاه عظیم جهانی است. تضاد منافع، تضاد سیاست ها و روشها بر اساس پیشبرد منافع گروه های امپریالیستی به منظور دستیابی به سهم بیشتر و قدرت برتر محتوی و بنیاد این درگیریها را تشکیل میدهند. شدت بحرانی که رژیم را فرا گرفته و سطح مبارزات توده ها آن عواملی اند که میدان عمل و اتخاذ سیاست جناحها را حدت بخشیده و مشروط میسازند و بالاخره حفظ نظام و سرکوبی توده ها، وحدت و همگرایی آنان را تشکیل میدهد. با اندکی دقت همه چیز آشکار میشود، مثلاً می بینید که علنی شدن یا مخفی ماندن را بطنه با آمریکا به یکی از بحثهای کانونی جناحها تبدیل شده است. از طرفی رهبر و ناطق و دیگران به شدت از مخفی ماندن کما فی السابق این را بطنه علیرغم افشاح های گوناگون مثل ایران گیت و غیره دفاع میکنند و از طرف دیگر خاتمی و جناحش از ضرورت و منافع آشکار شدن این را بطنه سخن میگویند. و اهمیت مساله تا بدانجا است که منتظری که دامادش (مهدی هاشمی) جانش را در را بطنه با افشای گوشه ای از این روابط



مخفی (دیدار مک فارلین- رفسنجانی و دریافت کیک و کلت) به فرمان امام از دست داده است، اطلاعیه میدهد که: با آمریکا باید رابطه برقرار کرد. (بخوانید که رابطه را باید آشکار کرد) و میگوید: "حکم امام همیشگی نیست .... اگر فرضاً حکم خدا هم بود یک حکم موقت بود و نه دائم (۱) آیا هماهنگی این تلاشها و رهنمودهای گروههای امپریالیستی به ویژه امریکائی که به دفاع از آشکار شدن یا همچنان مخفی ماندن رابطه ها برخاسته اند، آشکار نیست؟ آیا هماهنگی سیاستهای کنونی بانک جهانی و صندوق بین المللی پول مبنی بر کاهش نقش دولت، خصوصی سازی و کاهش ارزش ریال با تلاشهای جناح سید خندان و سلفش رفسنجانی نیازی به اثبات دارد؟ اینان چه با تز و نظرات ولایت (ولایت فقیهی) و چه با تز و نظریات جامعه مدنی و به اصطلاح قانون گرانی وارد میدان شوند یک هدف را دنبال میکنند: دفاع از حفظ نظام و سرکوبی و انحراف مبارزات مردم ولی هر کدام به سلیقه و روش خود. این تزها و نظریات فقط پوشش ایدئولوژیک سیاستهای عملی و منافع جناحی است و پاسخی است که هر کدام برای بیرون رفت از بحرانی که رژیم را فرا گرفته است ارائه میدهند، یکی سرسختانه سرکوب عریان و دفاع از وضع موجود را دنبال میکند و دیگری با آینده نگری، کارنا لیزه کردن و سازماندهی توده های مردم زیر چتر "خودی" و سرکوب را تماماً بکار میگیرد. یکی میخواهد با توپ و تانک و بسیجی چاره گر باشد و دیگری برای انحراف جنبش مردم کانال میکشد تا به مهار در آورد و اگر امکان نداشت چنگ و دندان درندگی را به کار خواهد بست. می بینید که چگونه ترس از خیزش مردمی آنها را به چاره جویی واداشته است و حفظ نظام دل مشغولی آنهاست. اگر به همین نمونه ترورهای اخیر (فروهرها، مختاری، پوینده و مجید شریف) نگاه کنیم، کنه مطلب بهتر عریان میشود، زمانیکه ترورهای وحشیانه انجام شده در سطح وسیع نفرت مردم علیه رژیم را دامن زد و همه کس انگشت را به سمت رژیم نشانه گرفتند، آنوقت و فقط آن وقت بود که خاتمی به حرف درآمد و خواهان "پیگیری قانونی" شد تا از یک طرف نفرت توده ها را فرو خواباند و از طرف دیگر از موقعیت بوجود آمده به نفع خود و جناحش سود جویی کند، و بعد هم پیام تهنیت به وزارت اطلاعات و امنیت به منظور تبرئه ساختن دستگاه جهنمی سرکوب و کرشمه های پذیرش یا عدم پذیرش استعفای وزیر مربوطه و نتیجه "پیگیری قانونی" و ماستمالی قضیه معرف حضور همگان است. اما

علیرغم هر گونه تلاش و تمهیدی که جناحها و یا دقیقتر کل رژیم بکار میبرد نمیتواند از عملکرد این قانون که پایگاه اجتماعی رژیم های دیکتاتوری و بویژه دیکتاتوری های وابسته هر چه بیشتر محدود و محدودتر میشود جلوگیری کند. این واقعیت در دو زمینه بطور وسیع خود را آشکار کرده است: نخست اینکه در سطحی وسیع و عمیق توده های تحت ستم را بر علیه و رو در روی رژیم قرار داده است و آش آنقدر شور شده که خان هم فهمیده است. موسوی اردبیلی میگوید: " جوانان از ما جدا شده اند، احترام روحانیت دارد از دست میرود " و دوم اینکه نه تنها در راس، بلکه در بدنه رژیم نیز شکافی عمیق ایجاد شده و این محدود شدن پایگاه اجتماعی انعکاس خود را در تقسیم بندیها با بیان واژه خودی و غیرخودی ( که حتی شامل برخی از حامیان و مدافعین دیروزی هم میشود) آشکار کرده است. اما آنچه که علیرغم این واقعیت ها به مثابه زلزله ای نوید بخش ویرانی سیستم ستم و سرکوب است، خواست ها و نیازهای فرو خورده و سرکوب شده توده ها برای کسب آزادی و دمکراسی است که محرك توانای خیزش مردمست، ولی دستیابی به آزادی و دمکراسی واقعی، تابع تحول دولت و حاکمیت و یا دقیقتر تغییر نظام سیاسی یعنی سرنگونی رژیم و نفی سلطه امپریالیزم است. این جوهر آن پیامی است که این دیدگاه به کارگران و زحمتکشان و تمامی توده ها میدهد.

### شهریور - مهر - اسفند

۱. چشم آنهایی که رژیم را فقط از زاویه ایدئولوژی اسلامی و فقهاتی تحلیل

میکنند روشن! حال جا دارد که اندکی به این حرف منتظری بیاندیشیند که چگونه خدا

و حکمش زیر پای شیطان بزرگ به مسلخ میرود و آنقدر دنبال تضاد ولایت و جمهوریت

نگردند که پی نخود سیاه گشتن است. زیرا در ماهیت قضیه فرق چندانی بین سیستم های

خدا، شاه، میهن و امام، امت، اسلام وجود ندارد.

## محتوای راست در پوشش چپ

بعد از وقفه ای طولانی، فصلنامه " جنگل " شماره ۱۵ نشریه هوا داران جنبش نوین کمونیستی ایران سوئد انتشار مجدد یافته است. اگر از این شیوه مرسوم ولی مذموم بگذریم که نشریه بعد از وقفه طولانی بدون تامل و تعمق در کاستیها و اشتباهات گذشته، بدون جمعبندی یا نقدی منتشر میشود، ولی از بازبینی محتوای حاکم بر اندیشه آن بپرهیزی نداشتیم. از آنجائی که دست اندرکاران این نشریه خود را معتقدین و حتی مدافعین تنوری مبارزه مسلحانه میدانند اهمیت برخورد با آن بیشتر میشود. نویسنده در مقاله ای تحت عنوان " مرگ بر فریبکاران " به اصطلاح به تحلیل انتخابات اخیر رژیم « ریاست جمهوری » پرداخته و کوشیده است از دید خود انتخابات را تشریح و تفسیر نماید. با مرور در مقاله بخوبی آشکار است که مطالبی بدون ارتباط و انسجام لازم و به صورتی تکه پاره کنار هم ردیف شده است و نام یک تحلیل را با خود به یکدک میکشد، بعلاوه اگر از وفور ایده های ناسخ و منسوخ یکدیگر بگذریم که درک و فهم منظور نویسنده را مشکل میسازد، شیوه تحلیل و تفکری که با آن به موضوع انتخابات نگریسته میشود، علت اصلی در سردرگمی نویسنده را فراهم آورده است.

نخست به شیوه تحلیل نویسنده پرداخته میشود:

به جای آنکه در بستر یک شرایط واقعی، با نفوذ در خود پدیده و شناختن پیچیدگی های آن، درک کنش- واکنش عناصر متشکله اصلی و تشخیص روند آن، بر اساس متدولوژی علمی- در این مورد نگرش تنوری مبارزه مسلحانه- با پدیده حاکمیت و انتخابات برخورد شود، یک عامل منفی یعنی عدم حضور نیروی انقلابی در جامعه و عدم ایفای نقش آن در انتخابات کذائی اساس و مبنای تحلیل قرار میگیرد. همه کاسه کوزه ها بر سر آن نیروی انقلابی مجهول که خود نیز به عدم حضور یا همان " واقعیت تلخ " اذعان دارند، شکسته میشود. هر گونه پنچول هیستریک به سرو روی آن کشیده میشود تا جائی که در مورد " توفیق رژیم " در این انتخابات نیز مقصر قلمداد میشود. تحلیل گر " واقعیت نا توانی آشکار نیروهای انقلابی در تاثیر گذاری بر حرکات و اقدامات سیاسی توده ها " را - که درست هم هست و در جای خود

باید مورد بررسی قرار گیرد- به محور تحلیلی اش تبدیل کرده و به همین دلیل به نتایج غلط و نادرست میرسد. این مساله ای است روشن که در بررسی يك پدیده آن عاملی که وجود ندارد، نمیتواند نقشی ایفا کند. در نتیجه ا حاله همه چیز بآن مثل آب در هاون کوبیدن است که ما را از بررسی مثبت و زنده باز میدارد. این شبیه همان شیوه استدلال و تفکری است که همه موضع گیرهای غلط، بی عملی سیاسی و تحلیل های آنچنانی را به عدم وجود حزب طبقه کارگر نسبت میدادند و میدهند. چنین استدلال میکنند که اگر آن موجود خیالی مطلوب وجود داشت چنین و چنان می شد و همه چیز بر وفق مراد، حال که وجود ندارد همه کاستی ها از عدم آن است. بعلاوه شیوه تحلیلی که نتواند پوسته های خارجی و ابرهای ابهام حول يك پدیده - نظیر تبلیغات رژیم و تقلبات- را کنار زده و در آن نفوذ کند در چنبره اشتباهات این چنانی گرفتار میشود که از يك طرف هیاهو و لاف و گزاف رژیم مبنی بر " حرکت بی سابقه مردم "، " توجه فوق العاده توده ها " و به زبانی دیگر سی ملیون رای ادعائی رژیم را صحنه گذاشته و انتخابات را برای رژیم " توفیق آمیز " بخواند و از طرف دیگر مدعی شود که محافل امپریالیستی و چنین و چنان از " نتیجه انتخابات این رژیم رضایت نشان میدهند " کدام ادعا صحیح است و چه فرقی با هم دارند؟ بی توجهی به بررسی زمینه و شرایطی که پدیده را در بر گرفته- در این مورد مثلاً وضعیت سطح مبارزاتی توده ها- تحلیل گر ما را به آنجا کشانده که از يك طرف مدعی میشود که " این واقعیت فراموش میشود که رژیم انتخابات را در شرایطی برگزار میکند که هر گونه جنبش و حرکت ضد حکومتی را در نطفه کوبیده " و از طرف دیگر ادعا کند که : " صحنه واقعی مبارزات سیاسی به موازات برگزاری انتخابات وجود داشته " اگر اینها ناقض همدیگر نیستند پس چه هستند؟ آیا با طرح این ایده های ناسخ و منسوخ و بی انسجام میتوان به يك تحلیل منطقی و منسجم رسید؟ با چنین شیوه تحلیل ذهنی اتخاذ شده باید به چنین تناقض گویی هم رسید که از يك طرف انتخابات را به حق و درست معرفی، هیاهو و ریا کاری نماید و از طرف دیگر آنرا " انتخاباتی که معنی تا نید و تثبیت سیاسی رژیم را در بر دارد " قلمداد کرد که چیزی جز پریشان فکری نویسنده را نشان نمیدهد. یا اینکه: از يك طرف شرکت " بی سابقه " توده ها را در این انتخابات " نشانه شیفتگی آنان به آخوند اتو کشیده و به ظاهر معتدلی چون خاتمی " نمی داند و از طرف دیگر حرکت آنان را دال بر " تلقین امیدی کاذب به آخوند امتحان نشده "

میدانند. آیا این ادعا که رژیم کوشید از " درون صحنه ساختگی انتخابات کاندیدانی از بین آخوندهای فکلی اش درآورد " با این حکم مششعانه که " این حرکت " یعنی شرکت مردم در انتخابات موجب " تثبیت جناحی از رژیم " شده است ، تباین آشکار ندارد؟ آیا پس از قریب بیست سال ادعای " تثبیت سیاسی رژیم " و یا " تثبیت جناحی از رژیم " ربطی به درک واقعی شرایط سیاسی- اجتماعی جامعه دارد؟ حال بگذریم که این مقولات و تزه‌ها ما نند: مبارزه با " دستگاه حکومت دیکتاتوری فقاقت " و مرتبط دانستن نا سازگاری آزادی- های دمکراتیک با " خصوصیات سران سر نیزه ای " ربطی به ایده‌ها و بینش تنوری مبارزه مسلحانه نداشته و نشانگر آن است که طراح آن درکی از این بینش ندارد. اگر تحلیل گر ما درک درستی از این تنوری داشت میبایست از این نقطه عزیمت حرکت کند که : رژیمی وا بسته به امپریالیسم که قریب بیست سال از عمرش میگذرد بر سر کار است، رژیمی که با اعمال دیکتاتوری امپریالیستی بمثابه شکل حکومتی ذاتی سرمایه داری وابسته علیه هر گونه جنبش توده ای و آزاد یخواهی به حیات ننگین خود ادا مه میدهد. رژیمی که جدانی غم انگیز بین پیشاهنگ و توده‌ها را مجدداً برقرار ساخته است. طبعاً این ماشین حکومتی علاوه بر اجزاء متشکله اش مانند قانون، زندان و نیروی سرکوبگر برخاسته از نیاز سرمایه داری وابسته ، البته در پوشش اسلام می اش، جناحهای خاص خود را نیزدارا است. اگر از جناح بندیهای مرسوم و غیر علمی نیروهای سازشکار و اپورتونیست بگذریم، صرفنظر از تغییرات در گروه بندی و جایجائی آنها، دو جناح اصلی حکومتی یعنی جناح بوروکرات و غیر بوروکرات را میتوان دید. که اولی در رابطه با ماشین دولتی نقش مسلط را دارد و دومی در کوشش احراز این مقام است . اگر در بستر يك اقتصاد وابسته و تك محصولی و عایدی کلان نفت جناحی از سرمایه داری مالی- تجاری و شبکه صنعتی عمدتاً دولتی دفاع میکند، دیگری با دفاع از بخشهای دیگر سرمایه داری و منجمله سرمایه صنعتی غیر دولتی در صدد است تا مقام برتر را پیدا کند. به علاوه با آینده نگری و ترس از جنبش توده‌ها و وضعیت بین المللی رژیم نرمش و پزه‌های آنچنانی را نیز چاشنی سیاستها و تبلیغات خود می نماید. به همین دلیل جناح مسلط آشکارا محافظه کار و مدافع حفظ وضع موجود است و جناح رقیب ظاهری لیبرالی به خود گرفته و ادعاهای " قانونی و مدنی " سر میدهد که البته اینها برای خود است و راندن رقیب نه برای مردم زحمتکش و کارگران در چنین متنی

که به طور خلاصه و فشرده طرح گردید نیازهای قانون گذاری جمهوری اسلامی انتخاباتی را ضروری ساخته و انجام میشود. در این میان جناح رقیب روی خواسته های توده ها که از هر گونه حقی حتی حقوق فردی محروم اند مانند، توجه به مسایل جوانان، زنان و قانون گران و غیره انگشت گذاشته تا توان خود را با توجه به نیروی رای دهندگان در برابر رقیب بیشتر سازد. در چنین متنی است که نباید منکر نقش جوانان و زنان در این انتخابات گردید. طبعاً هر دو جناح کوشیده اند تا "تنور انتخابات" را گرم کنند، طبعاً تقلبات همیشگی عمدتاً از طرف جناح مسلط صورت گرفته است و طبعاً "تلقین امید کاذب" بر روی بخشی از توده ها موثر افتاده است. طبعاً این بار نیز توده ها بویژه همان جوانان و زنان رای دهنده در چهارچوب تعیین شده از سوی رژیم به بازی گرفته شده اند که بیانگر عدم حرکت مستقل آنهاست. و بالاخره توده های رای دهنده در خواهند یافت که این بار نیز به امید و خواسته های آنان خیانت شده است. در چنین متنی و با چنین شیوه ای میبایست به مورد انتخابات اخیر نگریست و مسایل دیگر را در رابطه با آن و در جای ضروری خود بررسی نمود، نه اینکه همه چیز را به پای عدم حضور نیروی انقلابی نوشت و یا تثبیت سیاسی رژیم و یا جناحی از آن را نتیجه گرفت.

حال ببینیم که تفکر حاکم بر این مقاله چگونه است و ایده اصلی آن چیست؟ در ابتدا نویسنده مرزبندی میکند که: "اشتباهی بزرگ و خود فریبی است اگر کثرت رای دهندگان در انتخابات اخیر را مسایلی نوعی دیگر از نارضایتی توده ها و خواست آنان در تعدیل و مصالحه و این قبیل تئوری های تا مغز استخوان اکونومیستی تعبیر کنیم".

نویسنده با این بیان "محکم" که خود نفهمیده است چه میگوید، این نوید را میدهد که گویا با ایده های تا مغز استخوان اکونومیستی مرزبندی داشته و ایده ای درست ارائه خواهد کرد. صرف نظر از اینکه کثرت رای دهندگان را نظاهر نارضایتی توده های رای دهنده علیه سیاستهای جناح حاکم نمیداند. که واقعیت سیاسی، اجتماعی خلاف و غلط بودن آنها به اثبات رسانده و کافی است که تحلیل گر فقط سر از پنجره بیرون کند تا نیازی به بحثهای اسکولاستیکی نباشد. جدا از اینکه این رای دادن را "خواست آنان در تعدیل و مصالحه" نمی داند که کافی است فقط بیاندیشد که وقتی حرکتی در تقابل با کل رژیم نباشد و در چارچوب قواعد بازی انتخابات درگیر شود چه هدفی یا خواستی جز استفاده از امکان موجود را پیش رو دارد؟ طبعاً اینگونه حرکات

در خوش بینانه ترین حالت نتیجه ای جز "خواست تعدیل و مصالحه" ندارد. حال چه به این نتیجه آگاه باشند یا نباشند و همین نکته است که پشتوانه تئوری سازشکارانه و مصالحه جویانه حتی نیروهای مدعی مارکسیسم، در لفافه با توده ها بودن را فراهم آورده است. سر فرود آوردن خود در مقابل حرکت خود بخودی توده ها و موضع "تکریم" را با وجد و سرور "نه به رژیم" و انقلاب دوم و... میخوانند. مرز بندی لفظی با اکونومیسم چیزی را حل نمیکند و نافی آن نیست که تحلیل گر ما خود تا مغز استخوان اکونومیستی بیاندیشد. وقتی که میگوید: "شرکت بیسابقه توده ها در انتخابات... دلیل بر تمایل آنان به مبارزه سیاسی... علامت خود انگیزگی توده ها در استفاده از تناقضات درونی رژیم میباشد." و یا: "روشن است که در متن این شرایط مردم با شرکت توده ای خود در مراسم انتخابات... با الهام از تجربیات مبارزاتیشان به صندوقهای رای روی آورده و به آن صورتی موضع میگیرند که حاصل آن تشدید کشاکش جناح های رژیم شود"، باید به نتیجه احکام خود نیز بیاندیشد. توده های رای دهنده با تجربیات خود وارد درصحنه تعیین شده ای میشوند، تا نقشی ایفا کنند و موجب کشمکش جناحها شوند که چه بشود؟ طبیعا برای اینکه خوش باورانه به خواسته هائی دست یابند و چون حرکت مستقلی نیست و در کادر رژیم حرکت میشود پس غیر ازخواست "تعدیل و مصالحه" و یا همان به "عقب نشینی و ادار کردن رژیم" خواست دیگری نمیتواند مطرح باشد. و خود تحلیل گر به این امر اذعان دارد وقتی که میگوید: "آنگاه این حرکت میبایست به جای تثبیت جناحی از رژیم کلیت آنرا دچار تزلزل نموده و به بحران بکشد". اما در این بین فقط يك "اشتباه کوچک" رخ داده که بعد از فریب بیست سال توده های رای دهنده را موجب تثبیت جناحی از رژیم میداند که باید واقعا به این تفکر دست مریزاد گفت که این چنین ذهنی و غیرواقعی برخورد میکند. تا اینجا فهمیدیم که حرکت خود به خودی توده ها موجب تثبیت جناحی از رژیم شده است که حاصل آن تشدید کشمکشهای جناحها است و این توده ها تمایل دارند که از تناقضات درونی رژیم استفاده کنند و نخواستند یا نتوانستند کلیت آنرا دچار تزلزل نموده و به بحران بکشند". - که این هم تقصیر عدم حضور نیروی انقلابی است!! حال اگر این نتیجه گیری تحلیل گرازخواست توده های رای دهنده را با رهنمود مشعشانه اش مقایسه کنیم قضیه جا لبتر خواهد شد: "اکنون وظیفه هر نیروی انقلابی این است که توطنه سکوت

دژخیمانه رژیم را با افشاء نمودن عملیات ضد خلقی وی علیه مبارزات توده ها شکسته و چهره کریه ضد خلقی دستگاه حکومت دیکتاتوری و فقاقت را به افکار عمومی جهان نشان داده و بدین ترتیب رژیم را وادار به عقب نشینی نماید. "براستی چه فرقی بین این خواست ادعائی و منتسب به رای دهندگان و رهنمود تحلیل گرو وجود دارد؟ چه تفاوتی بین این تز با تئوری پردازیهای نیروهای سازشکار، مصالحه جو و محافل امپریالیستی چنین و چنان مبنی برتز مبارزه با ولایت فقیه و وا داشتن رژیم به عقب نشینی هست؟ اگر این "موضع تکریم آمیز" از يك حرکت خود بخودی، سر فرود آوردن در مقابل آن نیست، پس چیست؟ فکر میکنیم که دیگر نیازی به توضیح چندانی نباشد که علیرغم ادعای مرزبندی لفظی، تحلیل گر خود تا مغز استخوان اکونومیستی می اندیشد. و باز هم روشن است که توده های رای دهنده حداقل خود يك قدم از تحلیل گر ما جلوتراند زیرا آنان دیگر همه کاستیها را به گردن عدم حضور نیروی انقلابی نیانداخته اند، زیرا خود چهره کریه ضد خلقی رژیم را میشناسد و به مقابله با "دیکتاتوری فقاقت" برخاسته اند تا "وادار به عقب نشینی" کنند. بدون اینکه منتظر رهنمود تحلیل گر ما شوند. و این تحلیل گر ماست که بدنبال آنان روان است. به راستی چرا باید این محتوای راست را در پوششی چپ ارا نه کرد و تازه مقاله را با نام "مرگ بر فریبکاران" زینت داد؟



## مدنی . به سوی جامعه مدنی

مقاله "ایران به سوی توسعه سیاسی یا فضای استبدادی" نوشته رفیق مصطفی مدنی در اتحاد کار شماره ۶۴ حاوی مطالب بسیاری است که جای چون و چرای زیادی دارند. اما ابتدا ببینیم که ایشان چه ایده‌هایی را در این نوشته مطرح میکنند: او معتقد است که دوم خرداد نتیجه یک کار فرهنگی طولانی روشنفکران جامعه بوده که دوره دوم حیات جمهوری اسلامی را رقم زده است و اگر جنبش دوم خرداد را نگیخته نمی شد فضای استبدادی بر جامعه همچنان حاکم میبود و میکوشد با بررسی جنبش دانشجویی اخیر به استدلال خود قوت بخشیده و نظریات خود را اثبات کند و نتیجه گیری میکند که جنبش آزادخواهانه دوم خرداد تغییرات اساسی در وضعیت سیاسی ایران پدید آورده است و رژیم بر سر دو راهی قرار گرفته است و به ناچار باید متوجه جمهوریت و تغییرات اساسی در ساختار درونی خود باشد. حال باید دید که وی چگونه و با چه طرح مساله‌ای، استدلال و اثباتی به این نتیجه گیری رسیده است:

### الف- طرح مساله:

با سنوالی که تیترا مقاله اوست، طرح مساله به مثابه خشت اول کج گذاشته میشود، قبل از اینکه تحلیل و استدلال شود و آنگاه موضع گیری گردد، ایشان ابتداء به موضع گیری نشسته و آنگاه به "تحلیل و استدلال" می پردازد، یعنی همان کاری که شیوه مذموم و مرسوم اپورتونیست‌هاست را تکرار میکند. او معلوم نمیکند که از کدام استدلال و تحلیل به این موضع گیری رسیده است که ایران به سوی "توسعه سیاسی" می رود "طرح مساله به این شکل چقدر مضحک می نماید، زیرا نشانگر آن است که نه تنها مابه ازاء مادی و طبقاتی دیکتاتوری حاکم بر جامعه را نمیشناسد، نمی داند که شکل حکومتی دیکتاتوری ذاتی نظام‌های وابسته است و چنین نظام‌هایی ظرفیت چنین تغییری را از بالا ندارند. زیرا اندکی دقت در شکل گیری، عملکرد و سیستم حکومتی میبایست ایشان را به این نتیجه برساند که طرح چنین موضوعی از واقعیت به دور است و انتظار استحاله در آن چقدر خنده آورمینماید. اگر مهم است نشان داده شود که طرح مساله

غلط و غیر اصولی است ولی مهمتر این است که بدانیم درک غلط از کجا ناشی میشود؟ ببینیم چه میگویید؟ "وضعیت جامعه اما در این بیست سال بعد از انقلاب روشن کرد که سیر تحولات در ایران در تمامی این دوره تحت تاثیر مستقیم حرکت در پائین بوده و امروز هم هست و مهمتر اینکه کشاکش در بالا نیز تحت تاثیر این "تاثیر" بوده و هست." در همین نقل قول او به روشنی درک خود را آشکار میکند. ایشان میبایست بدانند که سیر تحولات در ایران نه تحت تاثیر مستقیم حرکت در پائین است بلکه نتیجه مستقیم کنش - واکنش حرکات در پائین و بالاست، نتیجه مبارزه طبقاتی بین طبقات فرودست و فرادست است، نتیجه اقدامات متقابل حکومت شونده و حکومت کننده است. سیر تحولات چیزی نیست که انگار به طور موازی با حرکت در پائین قرار داشته باشد و حرکت در پائین بر آن تاثیر بگذارد. اگر به ادامه جمله دقت شود نتیجه جا لبتری بدست میآید، توجه کنید: "مهمتر اینکه کشاکش در بالا نیز خود تحت تاثیر این تاثیر بوده و هست"، به زبان راسته حسینی اینکه: حرکت در پائین بر سیر تحولات اثر میگذارد و این تاثیر بر کشاکش در بالا اثر میکند. چنین درکی متکی به آن است که انگار حرکت در پائین، سیر تحولات و کشاکش در بالاسته خط موازی اند که اولی بر دومی تاثیر میگذارد و تاثیر دومی بر سومی اثر گذارده است!! به راستی از جانب کسی که گویا کوشیده است که از زاویه حرکت توده ها مساله را مطرح کند و ادعا دارد که موضوع را خیلی هم "دیا لکتیکی" طرح و تحلیل میکند ارا نه چنین درک مکانیکی از مبارزه طبقاتی و رابطه بین حکومت شونده و حکومت کننده جالب توجه است. چنین درکی البته که ریشه در ساده انگاری عامیانه دارد. "آیا مگر ناباوری به مردم جز این بازده دیگری میتواند داشته باشد؟" (به نقل از اتحاد کار شماره ۵۸ - مصاحبه مدنی).

### ب = استدلال و اثبات :

ایشان در این نوشته واقعا کوشش نکرده است که ایده اصلی و کانونی

خودش مبنی بر دفاع شرم‌گینانه از جامعه مدنی را استدلال و اثبات کند بلکه با صدور احکامی بدون استدلال و ارانه صرفاً قالبی آنها با زبانی الکن به نتیجه‌گیری دلخواه ره می‌سپارد. اگر سرتا سر نوشته را جستجو کنید کلمه ای استدلال نخواهید یافت اما پر از احکام بی‌پشتوانه است. مهمترین آنها عبارتند از: "دوم خرداد اگر چه پشتیبانی جناح‌هایی از حکومت را با خود داشت ولی در اساس يك اقدام مستقل مردمی علیه کل نظام بود که عمدتاً توسط زنان، جوانان و دانشجویان و روشنفکران سازماندهی شده بود." و اینکه: "دوم خرداد اعلام موجودیت فصلی تازه در حیات سیاسی ایران بود..... دوم خرداد آغاز دوره دوم حیات جمهوری اسلامی را رقم زد" و او ادامه می‌دهد: دوم خرداد نتیجه يك کار فرهنگی طولانی و ثمره يك دوره با سازي فکری جامعه در نیمه دوره دوم بود." وقتی آدمی این احکام بدون استدلال را در مقابل خود می‌بیند، با دهانی از تعجب باز و چشمانی حیرت‌زده از خود می‌پرسد که رفیق مدنی از تجربیات مبارزاتی خود چه آموخته است که چنین رطب و یابسی را به هم می‌بافد؟ چرا و به چه دلیل حادثه دوم خرداد به سطح يك جنبش ارتقاء یافته است؟ گویا ایشان هر جنبیدنی را جنبش میدانند که در این صورت جنبیدن بخشی از رژیم را به حساب مردم گذاشتن به چه معناست؟ در کجای ادبیات مارکسیستی و غیر مارکسیستی که با اندکی دقت و تعمق نوشته شده باشد، تلاش برای انحراف مبارزات مردم، سوء استفاده از انرژی انقلابی آنها، تاثیر پذیری بخشی از توده‌ها و با خوش خیالی به دنبال يك مشت شعارهای مردم فریب‌دوین معنای يك جنبش مستقل مردمی را به خود می‌گیرد؟ چرا و به چه دلیل آن اقدام مستقل مردمی علیه کل نظام قلمداد می‌شود؟ يك حرکت مستقل مردمی علیه کل نظام چه معیارها و تعاریفی دارد؟ مگر غیر از این است که حرکتی، جنبشی و یا اقدامی با موضع مستقل و شعارهای مستقل و با خواستها و رهبری مستقل خود به معنی يك جنبش یا اقدام مستقل تعریف می‌شود؟ اگر از جنبش یا اقدام مستقل کارگری، دانشجویی و یا مردمی صحبت می‌شود آیا منظور این است که جنبش و یا اقدام مفروض تحت هدایت و رهبری آخوندها یا جریان بورژوازی باشد یا اینکه باید خواستها و اهداف خاص خود را علیه مورد مشخص مثلاً نظام متبلور سازد؟ جا لبتر اینکه "دوم خرداد را اعلام موجودیت فصلی تازه در "حیات سیاسی ایران" میخوانند ولی با کدام استدلال و به چه دلیل معلوم نیست. اگر برای مارکسیستها مثلاً

دگرگونی يك نظام اجتماعی و یا رشد کیفی يك طبقه یا فلان تحول اجتماعی یا مبارزاتی با تحلیل مشخص و استدلال میتواند اعلام فصلی تازه در حیات سیاسی جامعه را رقم زند برای ایشان با " درك ساده انگار عامیانه"، تلاش جناحی از رژیم برای نجات خود و نظام بمثابه اعلام موجودیت فصلی تازه در حیات سیاسی جامعه به حساب میآید. باز هم جا لبترا اینکه مدعی است "دوم خرداد آغاز دوره دوم حیات جمهوری اسلامی را رقم زد". پرسیدنی است که به هر حال کدام يك؟ این دوم خرداد چه معجونی است که هم فصلی تازه در حیات سیاسی جامعه را رقم میزند و هم آغاز دوره دوم حیات رژیم را، رژیمی که سرکوبگر جامعه است و در مقابل آن قرار دارد. این چه اقدام مستقل مردمی است که آغاز دوره دوم حیات نظام سرکوبگر خودش را رقم میزند؟ جز برای کسی که همه چیز را از دریچه تحول در بالامی نگردد چنین یکسانی نمیتواند وجود داشته باشد و موضع ایشان نه تنها با تیتر مقاله ایشان بلکه در اینجا نیز آشکار می شود که در کجا ایستاده است. به علاوه اگر به این نکته توجه کنیم که با انقلاب ۵۷ بود که با کیفیت خاصی، مبنی بر یارگیری جدید امپریالیستها و توافق آنها، دوره اول حیات جمهوری اسلامی آغاز گشت، وقتی اذعان میکند که دوم خرداد آغاز دوره دوم حیات جمهوری اسلامی را رقم زد پس لاجرم این دوم خرداد از کیفیتی بالاتر برخوردار بوده است یعنی اینکه "انقلابی" دیگر بوده است و چون انقلاب اول صورت گرفته پس باید به ناچار "انقلاب دوم" باشد، پس وقتی که ایشان در اول مقاله میگویند: "حرکتی که برخی به آرزو آن را انقلاب دوم نامیدند"، در واقع آرزوی خود را بیان میکند منتهی نه با صراحت بلکه با لاپوشانی و به شیوه گلشیری که باید پیامش را از لابلای نوشته اش یافت. با دنبال کردن نظر ایشان مبنی بر دفاع از دوم خرداد و انقلاب دوم خواندن آن تازه معلوم میشود که منظورا ایشان از اینکه میگویند: "دوم خرداد نتیجه يك کار فرهنگی طولانی و ثمره يك دوره باسازی فکری جامعه در نیمه دوره دوم بود" چیست؟ چون در جامعه "تحول فکری" تازه ای با کیفیت جدیدی رخ نداده است زیرا نه نشانه های آنرا میتوان دید و نه ایشان میتوانند ارائه کنند، پس به ناچار "تحول فکری دیگر اندیشان" حوزوی و غیر حوزوی را منظور نظر دارد. آن تحول فکری ای که به اعتبار آن قرار است که دیگر بر سر لوحه فرامین سرکوبها، کشتارها و سنگسارها، نه "بسم الله القاسم الجبارین" بلکه "بسم الله الرحمن الرحیم" نقش بندد.

منظور کرن چنین تحول فکری به حساب روشنفکران و دانشجویان جامعه بر کسی که درك " ساده انگار عامیانه " ندارد، مبارك باد. از چنین " استدلال " هائی باید هم چنان " اثباتی " مبنی بر اینکه دوم خرداد فصلی تازه در " حیات رژیم " را رقم زده است نیز برخیزد. شاید از معجزات " تساهل و تسامح " باشد که ایشان با صدور احکام بی پشتوانه به اثباتی غیر واقعی رسیده است و آن را به مثابه امری فرض شده در نظر میگیرد.

### ج : نتیجه گیری اقلانی :

با آن طرح مساله و با این " استدلال و اثباتی " که دیدید حال ببینیم که ایشان چه نتیجه ای را می خواهند القا کنند؟ بهتر است که از زبان خودشان بشنویم: " چه کسی تردید دارد که اگر جنبش دوم خرداد بر انگیخته نمی شد این سیاست ( مشیت آهنین و روی شمشیر ایستادن نظام ) هر چند دیر نمی پائید ولی امروز قطعاً حاکم بود. " و ادامه می دهد که : " اشتباه بزرگی است هرآینه دوم خرداد را با رای آری یا نه برای خاتمی و به حساب نظام خلاصه کنیم. اگر چنین باشد، فاتحه جنبش زنان، جوانان و روشنفکران را نیز بعد از بگیر و ببندهای اخیر باید خوانده شده فرض کرد. خاتمی و جناح دولت را به به یقه محافظه کاران سنجاق شده نگریست و دانست که حداقل تا مدتها فضای سرکوب بر جامعه تسلط خواهد داشت. این فرضیه از بیخ و بن با شرایط امروز حاکم بر جامعه بیگانه است. " دیگر توضیح چندانى لازم نیست خود خواننده می تواند نتیجه گیری کند، آفتاب آمد دلیل آفتاب. خاتمی و جناح دولت به بقیه محافظه کاران سنجاق شده نیستند یعنی جناحهای اصلی حکومتی فقط تضاد دارند و اصلاً وحدتی در کارشان نیست. خاتمی و جناح دولت برای حفظ منافع خود و نظام نمیکوشند و اگر شرایط ایجاب کند از اعمال دیکتاتوری خود داری خواهند کرد و اگر نظریه ای خلاف این بیاندیشند به فرضیه ای معتقد است که از بیخ و بن با شرایط امروز حاکم بر جامعه بیگانه است. بهتر از این نمی شود پیام را القاء کرد. اما ایشان به همین بسنده نمی کند و باصطلاح بررسی جنبش دانشجویی تیر ماه را نیز ضمیمه میکند تا موكداً نتیجه گیری دلخواه را القاء کرده باشد. او تا بدانجا پیش می رود که میگوید : " صدای رسای این ندا " یعنی جنبش دانشجویی " مخالفان ولایت در حکومت را بر مواضع شان تقویت خواهد

کرد. متزلزل ها را به صف مخالفان خواهد کشاند و برای نشت هراس در دل ولی فقیه و حامیان ولایت راه خواهد گشود نتیجه تمامی آنچه که برشمردیم جز این نخواهد بود که حکومت علیرغم تمامی بگیر و ببندها جز این چاره ای نخواهد داشت که یا راه مرگ پیش بگیرد و یا به بخششانی از خواست های آزادی خواهانه مردم تن بسپارد و باز هم تن بسپارد. بر سراین دو راهی رژیم یا باید به سمت قطعی شدن برود و یا باز هم تجزیه شود و به همزیستی با گرایشات مختلف درون خود تن بدهد. اولی سمت مطلقیت و ولایت است و دومی نیازمند توجه به جمهوریت و تغییرات اساسی در ساختار درونی جمهوری اسلامی". این نقل قول طولانی بدین دلیل آورده شده که خواننده نه صدای پای استحاله که که جار زدن آنرا خود دریابد. نوید "تغییرات اساسی در ساختار جمهوری اسلامی" بدون سرنگونی آن پیام تازه ای نیست. سالهاست که حزب توده و همپالگهایش - اکثریت - استحاله را جار میزنند. "یعنی امروز آیا ما با رفقانی از تیره فدائی روبرو نیستیم که همچنان تئوری را (استحاله) می فهمند و بیست سال پس از انقلاب هنوز خیال میکنند که نه خانی آمد و نه خونی ریخته شده است؟ (نقل قول از اتحاد کار شماره ۵۸ صاحبه م - مدنی). این متد سیاسی مبنی بر تقسیم جناحها به بد و خوب و دفاع از "خوبان" نه کشف ایشان بلکه دنباله روی از آن متد فکری است که هنوز در "تیره فدائی" نیز مدافعان خود را دارد. شیوه تفکر اپورتونیستی آن چیزی نیست که تولید و باز تولید نشد و به همین دلیل افشای آن همیشه و همواره ضرورت مبارزاتی خود را داراست.

## د : در باره جنبش دانشجویی :

ایشان با نگاهی به جنبش دانشجویی می نگرد که بتواند نتیجه گیری دلخواه را بنماید. یعنی از ظن خود یار جنبش می شود نه اینکه بخواد از درون آن اسرارش را بجوید. نگاهی به احکام آنچنانی اش گویای مساله است: "جنبش تیرماه دانشجویان باتوجه به مضمون درخواستها ادامه جنبش دوم خرداد بود که به دلیل غلبه تمایلات را دیگال تغییرات جدیدی را در وضعیت سیاسی ایران ایجاد کرده است. نطفه های این تغییرات کدام است، چگونه به جنبش آزادیخواهانه دوم خرداد دگره میخورد و در

ادامه چه اشکالی میتواند به خود بگیرد. " با اندکی مکث روی این نقل قول، معلوم می شود که وی با تردستی يك شعبده باز جنبش دانشجویی- مردمی تیرماه را که او جش در چهار روزی بود که یاد آور قیام بهمن سال ۵۷ بود را نادیده میگیرد و آن را فقط به بخش آغازین حرکت دانشجویان در دفاع از آزادی روزنامه سلام تقلیل میدهد تا بتواند به نتیجه دلخواه برسد و به راحتی آنرا ادامه " جنبش آزادیخواهانه دوم خرداد قلمداد کند وگرنه "چه کسی تردید دارد" که جنبش دانشجویی سراسری تیرماه به ویژه در تهران و تبریز نه ادامه دوم خرداد که دقیقاً فراتر از آن بوده است. با همین تردستی کوچک مضمون آن که نفی رژیم بوده است را لاپوشانی میکند و آنرا " غلبه تمایلات رادیکال " جلوه می دهد، گویا جنبشی که به حق ارکان رژیم را به لرزه درآورده است دچار " چپ روی " شده است و رعایت محدوده قانونی دلخواه ایشان را در نور دیده است. او میگوید: " طبعاً برخی از شعارها که کلیت رژیم را هدف گرفته بود با مضمون اعتراض که به فرض فرماندهی قوای انتظامی را برای وزارت کشوری خواست و همچنین خصلت ائتلافی این حرکت که گرايشات مذهبی مختلفی را با خود همراه کرده بود همخوانی نمیتوانست داشته باشد و نداشت ". آیا از این آشکارتر میتوان واقیعتی را وارونه جلوه داد؟ وی مضمون اصلی این جنبش که خواست سرنگونی و نفی کلیت رژیم بوده است را به برخی شعارها که کلیت رژیم را هدف گرفته بود، " تنزل میدهد تا خواست جزئی دیگر یعنی خواست تعویض فرماندهی قوای انتظامی را جای آن قالب کند. او جزء را جای کل می نشاند، این است آن تردستی ایشان. به علاوه او با تاکیدات مکرر معتقد است که جنبش دانشجویی " نخستین جنبش سیاسی در حیات بیست ساله جمهوری اسلامی " بوده است که " تغییرات جدید و تحول اساسی را در وضعیت سیاسی ایران " رقم زده است. و در مقام پاسخ به سوال خودش مبنی بر اینکه " تطفه این تغییرات کدام است؟ میگوید، " این در حالی است که نیروی بزرگ جنبش ایران در این دوره میدانند که چه میخواهد و چگونه ثقل این حکومت یعنی ولایت فقیه را نشانه بگیرد. " جواب روشن است آن تغییرات جدید و تحول اساسی یعنی اینکه جنبش ایران باید ولایت فقیه و نه کل حاکمیت را نشانه بگیرد و به همین دلیل است که میگوید، " این زبان ( بخوانید نفی ولایت فقیه ) امروز به جای کلام مرده باد، زنده باد نشسته است. " آیا بهتر از این میشود جنبش دانشجویی را از محتوای اصلی اش تهی ساخت؟ آیا این زبان فرقی با کلام مثلاً عبدالله

نوری و یا دوم خردا دیها دارد؟ به علاوه وی مدعی است که جنبش دانشجویی باید بر تمایلات رادیکال غلبه کند و در شکل مسالمت آمیز در چارچوب قانون اساسی حرکت کند. چنین درکی در سرتاسر نوشته ایشان موج میزند. این همان زبانی است که خاتمی و یاسنجابی به کار میبرند و خواهان رام کردن جنبش دانشجویی و گره زدن آن با جنبش "دوم خرداد" اند. یاردیگر به روشنی آشکار میشود که نیروهای لیبرال و تفکرات لیبرالی از را دیکا لیزه شدن هر جنبش اجتماعی-سیاسی در هراس اند و همواره چه با قلم و چه با قدم میکوشند که از لبه تیز حمله آن علیه کلیت رژیم بکاهند. و بمثابه شیری بی یال و دم و اشکم در آورند که دست آموز باشد، یعنی امری که خود رژیم به ویژه دوم خردا دیها و در راس آنها خاتمی خواهان آنند و باز هم همدوشی اینگونه نیروها و تفکرات با بخشی از رژیم آشکار می گردد. به راستی چقدر مضحك است که رفیق مدنی از این همه سرکوب و کشتار ریبست ساله رژیم درس نگرفته و باز هم به شیوه و متد آشنای دیرپای تفکر حزب توده ای به تنوریزه کردن آن میپردازد.

### ج - اشاره به موارد دیگر:

اشتباهات تنوریک و تناقضات اساسی بسیاری در نوشته ایشان به چشم می خورد که برای جلوگیری از اطاله کلام فقط به ذکر مواردی و اشاراتی کوتاه بسنده میشود:

وی ضمن دوره بندی سه گانه میگوید که: " دوره اول از فردای انقلاب تا ۳۰ خرداد ۶۰ که دوران استیلای قدرت دوگانه بود، یکی قدرت حکومتی و دیگری جنبشهای توده ای و نیروهای سیاسی اپوزیسیون ". به راستی که این بیان و تطبیق قدرت دوگانه کپی برداری شده از لنین و شرایط جامعه روسیه در مورد وضعیت آن زمان جامعه ما چقدر مضحك و پوچ می نماید. یکی انگاری قدرت و توان رژیم خمینی با قدرت و توان کرنسکی بعد از انقلاب فوریه روسیه فقط از يك " تفکر ساده انگار " بر میآید. ناهمخوانی توانائی کیفی نیروهای اپوزیسیون پراکنده و سر درگم جامعه ما با حزب بلشویک لنین بیهودگی این یکی انگاری را بر ملا میسازد به ویژه اگر دست نخورده گی اصلی ترین ارگان سرکوب و بقاء رژیم یعنی ارتش شاهنشاهی و فر و پاشی ارتش تزاری، سطح کیفی مبارزه طبقه کارگر ایران و آمادگی تشکیلاتی و تسلیح کارگران روسیه را در نظر آوریم آن وقت به ناچار آقای مدنی



کاریکا توری از لنین جلوه خواهد کرد.

او جنبش دانشجویی تیرماه را با تاکیدات مکرر " نخستین جنبش سیاسی در حیات جمهوری اسلامی " می خواند. این ادعا چیزی جز چشم بستن آشکار بر حرکات و اعتراضات توده ای و سیاسی در این بیست ساله عمر رژیم نیست. کافی است که ایشان به حرکتی نظیر جنبش اعتراضی زنان در مورد حجاب در سال ۱۳۵۸، علیه یورش به مطبوعات ( آیندگان و غیره )، جنبش خلق عرب، ترکمن و بویژه خلق کرد، شورشهای مشهد، قزوین و اعتصاب نفتگران و آخرین جنبش اعتراضی به قتلهای زنجیره ای بیاندیشید. او نمیخواهد بداند و یا اعتراف کند که هر جنبش آزادیخواهانه مردمی يك جنبش سیاسی است و به علاوه هر حرکت اعتراضی ولو صنفی در حاکمیت دیکتاتوری امپریالیستی به جنبش سیاسی فرامی رود.

ایشان مدعی است که : " خمینی ماشین دولتی شاه را در هم شکسته بود " واقعا که چنین ادعائی خیلی نبوغ می خواهد که دوام و همبستگی ارتش، ایجاد ارگانهای سرکوب مانند سپاه و کمیته ها و دستگاههای امنیتی، ایجاد دانشگاههای انقلاب اسلامی، وضع و اجرای قوانین جهنمی و به کارگیری حتی زندانهای رژیم شاه را در هم شکستن ماشین دولتی شاه نامید. از آنچنان قدرت دو گانه ای باید چنین در هم شکستنی هم برخیزد .

وبالآخره به این تناقضات نگاه کنید، او از يك طرف میگوید : " برای مردمی که نه تشکیلات دارند و نه در احزاب سیاسی خاص خود متشکل گشته اند و نه قادر شده اند مبارزه سازمان یافته ای را پیش برند " و از طرف دیگر مدعی است که " دوم خرداد اگر چه پشتیبانی جناحها نی از يك حکومت را با خود داشت ولی در اساس يك اقدام مستقل مردمی علیه کل نظام بود که عمدتا توسط زنان، جوانان و دانشجویان سازماندهی شده بود. " به هر حال مبارزه سازمان یافته ای را پیش بردند یا نه؟ ویا اینکه : او از يك سو به " جنبش آزا دیخواهانه دوم خرداد " معتقد است و از سوی دیگر می گوید که " خاتمی دمکرات نیست و يك اصلاح طلب نظام است " . خلاصه این چگونه جنبش آزادیخواهانه ای است که رهبرش دمکرات نیست ؟ چگونه اصلاح طلبی است که دمکرات نیست ؟

به راستی که چنین بررسیهای تصویرگر تیپیک نوعی از تحلیل ادعائی است که چه در طرح مساله و چه در استدلال و اثبات و چه در نتیجه گیری با علامت سوال بزرگی روبروست. به علاوه همانطور که اشاره شد اشتباهات فاحش تنوریک و تناقضات اساسی از دیگر خصوصیات این نوشته اند و یاد

آور طنز معروف است که حسن و حسین دختران معاویه اند. این درست است که : " هر پاسخ و هر ارزیابی از سیر تحولات جامعه در درجه اول متوجه شناخت ما از وضعیت سیاسی امروز جامعه و همچنین نتیجه نگاه ما به عناصر این تحول است". اما این نیز مسلم است که با شناختی سطحی و نگاهی به بالا و بدون موضع گیری اصولی نمیتوان به ارزیابی درست و واقعی رسید. به هر حال رفیق مدنی باید گریبان خود را از تناقض بین ادعا و واقعیت، دفاع از استحاله درونی رژیم و یا خواست سرنگونی آن رهائی بخشد و به این پردازد که چرا درسیستم فکری ایشان کوه موش زانید.

## فراز و فرود یک مزدور

در طی تقریباً چهار سال که از فعال شدن علنی و مجدد جناحی از رژیم به منظور دستیابی به قدرت بیشتر یعنی جریان معروف به دوم خردادی - ها میگذرد، پیرامون شخصیت، منش، نقش و عملکرد هاشمی رفسنجانی یا به قول طرفداران و مداحانش " سردار سازندگی " مقالات و مطالب زیادی نوشته شده است که علیرغم تلاشهایی افشاگرانه و نوعاً تحلیل‌گونه، در نگاهی دقیقتر، اگر نه همه، که اغلب آنها ژورنالیستی بوده و به سطح قضایای می‌پردازند، حداکثر اینکه گوشه‌ها و جنبه‌هایی از واقعیت وجودی این مزدور را بر ملا میسازند. بطور نمونه: علی اصغر حاج سید جوادی در سلسله مقالات " رفسنجانی‌خانی که از نو باید شناخت " - نشریه نیمروز - با بحث و توضیح تکراری نامه‌اش به خمینی با هدف حذف بازرگان و شرکا، و به منظور دستیابی او به قدرت انحصاری می‌پردازد، در مقالات و مطالبی که در ماهنامه ایران فردا به چاپ رسیده است، به جنبه‌های سیاست اقتصادی و یا " سد سازی " غیر عقلانی و غیراقتصادیش پرداخته میشود، در مقالات پراکنده‌ای که در نشریه " راه کارگر " و " اتحاد کار " درج شده است علیرغم ادعای تحلیل‌گونه به سیاست اقتصادی و اینکه به صحنه می‌آید و یا در سایه میماند و خلاصه اینکه به نقش فردی‌اش می‌نگرند. وحتس درمقالاتی که توسط رقبای سیاسی‌اش نوشته شده است علیرغم تاثیر افشاگرانه آنها، جنبه‌های تلاش مافیائی حفظ قدرت‌اش (سلسله مقالات اکبرگنجی با تمثیل عالی جناب سرخپوش ) ، شبکه نفوذ و سلطه مالی‌اش (مقالات باقی ) و یا عملکرد سیاسی‌اش " خانواده‌ای در قامت یک حزب " (محمد قوچانی) مورد نظر قرار گرفته است. تمامی اینگونه نوشته‌ها که برشمرديم در سطح محدود مانده‌اند و قادر نبوده‌اند که به عمق قضایه وارد شوند. نقش و عملکرد واقعی‌اش را توضیح دهند. به همین دلیل نا توان از تحلیل ماهیت قدرتش، نقش و عملکرد واقعی‌اش بوده‌اند و یا اینکه خواسته‌اند وارد میدان توضیح ماهیت قدرتش شوند زیرا در این صورت میبایست اساس نظام جمهوری اسلامی را به زیر سوال ببرند و

این امری است که نه از جناح معروف به دوم خرداد دیها (حتی را دیکال ترین آنها) ساخته است و نه از منتقدین بورژوازی و رفرمیست اش بر میاید. برای بررسی نقش و عملکرد "اکبرشاه" عنوان تمثیلی درخوری که برخی از توده های آگاه در همان اوایل فراز این فرد جسته و گریخته به کار می گرفتند و تا اینکه در این سالها یعنی بعد از بیست سال توسط دانشجویان بطور مستمر و مداوم در شرایط افول و فرودش بکار می رود. باید حداقل به چند مورد اساسی نه تنها توجه کافی مبذول داشت بلکه میبایست آنها را مبنای تحلیل و بررسی نقش و عملکرد اینگونه افراد قرار داد و گرنه هر گونه تحلیل آنچنانی، مخدوش، یک جانبه و سطحی خواهد شد و از توضیح اساس، بنیان و علت عملکردهایش چه در گذشته و چه در آینده به بیراهه خواهد رفت. اولین نکته شرایط و وضعیت مبارزات - سی است که به مثابه ماحصل و برآیند کشاکش و مبارزه میان صف خلق و ضد خلق امکان دگرگونی سیستمی اجتماعی - سیاسی یا تداوم آن به شکل دیگر را میسر میگرداند. مقطع تاریخی انقلاب بهمین وضعیت مبارزه طبقاتی و عمومی جامعه ایران با فراز و نشیبی که طی کرده به دلیل ضعفهای اساسی، مانند نبود یک رهبری انقلابی، ناروشنی اهداف مبارزه مردم، آلترناتیو انقلابی که توده گیر شده باشد و عملکرد امپریالیستها شرایطی را پدید آوردند که تداوم سیستم وابسته به امپریالیسم شاه به شکل سیستم وابسته به امپریالیسم جمهوری اسلامی امکان یافت. در غیر این صورت تداوم چنین سیستمهایی و بالطبع ایفای نقش و عملکرد چنین افرادی نیز نمی توانست امکان وقوع یابد، و باریگر ثابت شد که علیرغم فراهم بودن شرایط عینی انقلاب و پدیدار شدن موقعیت انقلابی، تا زمانی که شرایط ذهنی که عناصر اساسی آن تئوری انقلابی و تشکیلات منسجم و رزمنده حول یک رهبری انقلابی است فراهم نباشد، امکان بیراهه رفتن و شکست هر انقلابی وجود دارد و از آنجائیکه سیستم جدیدی برقرار نمیگردد، تداوم سیستم قبلی در همان شکل یا شکل دیگرش عملکرد خواهد یافت. دومین نکته سیستمی است که تداوم و عملکرد می باید و به بازسازی خودش میپردازد. وقتی سیستم وابسته به امپریالیسم تداوم یافت، باید انتظار ظهور و بروز خصوصیات و تبلورهایش را داشت. وقتی سیستمی وظایف مشخص اقتصادی و سیاسی را به عهده گرفت،

دیگر تعیین کننده افراد نیستند. بلکه آن فرد یا افراد فقط در بستر آن امکان ایفای نقش و عملکرد می یابند و با توجه به ایفای نقش موثرشان سبب کند شدن یا تند شدن حرکت سیستم را فراهم می سازند. حال که امکان ماندگاری شاه نیست باید شخص دیگری در "راس امور" یا سیستم قرار گیرد. زیرا مهم حفظ سیستم است. به این سخنان جیمی کارتر در یک مصاحبه توجه کنید که گفته است "ما در فکر این بودیم که چه کسی در راس امور قرار گیرد، که دوستان انگلیسی ماخیمینی را پیشنهاد کردند".

وقتی قرار شد که مالکیت خصوصی محفوظ و مقدس بماند، صدور جریان نفت به غرب تداوم یابد و کمونیستها و مبارزین و مخالفین و آزاد یخواه سرکوب شوند، سه موردی که بنا به اظهارات پراهم یزدی از همان ابتدا خمینی در نوفل - لوشاتو و در مذاکراتش با امپریالیستها و بویژه رمزی کلارک به عهده میگیرد. دیگر اشکال ارائه طریق و روشهای اجرایی و یا افراد اجرا کننده، تعیین کننده نیستند. وقتی بازسازی و ترمیم ضربات اقتصادی و سیاسی ناشی از انقلاب بهمن بر دستگاه وابسته سابق در دستور کار قرار میگیرد، وقتی صدور بحران امپریالیستی بر جامعه تحت سلطه ما و نهادن این پار تویان فرسای اقتصادی بر دوش توده ها پذیرفته می شود، وقتی جنگ ویرانگر ۸ ساله به منظور تامین منافع امپریالیستها- نگاه کنید به فروش نجومی تسلیحات، رشد تصاعدی نرخ بیمه نفتکشها و چگونگی صدور جریان نفت با قیمت نازل، دریافت قرضهای میلیاردی و سرکوب انقلابیون و مخالفین- به پیش برده میشود، اینکه چه کسی دستور توقف انقلاب و ترمیم و بازسازی بدهد، اینکه چه کسی طرح کوپن بندی را اجرا کند و یا اینکه چه کسی بر طبل جنگ بکوبد و یا جام زهر را نوش جان کند، علیرغم اهمیتش در شتاب حرکت سیستم، آن تعیین کنندگی در بود و نبود سیستم را ندارد. وقتی سیاستهای بانک جهانی و صندوق بین المللی پول پذیرفته و اجراء میشود، اینکه میر حسین موسوی با سیاست "تنگ کردن کمر بندها" به پیش میاید یا هاشمی رفسنجانی با سیاست "تعدیل اقتصادی و خودکفائی به منظور به اصطلاح سازندگی و وارد میدان می شود و یا خاتمی با سیاست "ساماندهی اقتصادی" به تبلیغ بیردا زد، علیرغم نقش آنها در چگونگی حفظ و خدمت به سیستم، برای زندگی توده ها و بویژه کارگران و زحمتکشان تفاوت اساسی در بردارند. وقتی سیستم متناسب با اوضاع جدید یعنی قانون اساسی با دستگاههای تابعه و ارگانهای سرکوب در

پوشش اسلامی ولی با ماهیت اعمال دیکتاتوری امپریالیستی عملکرد می یابند، اینکه چه کسی در راس چه دستگاهی باشد، علیرغم تاثیر در چگونگی اجراء و روند حرکت تداوم سیستم، در سلب و لگد مال کردن حقوق سیاسی و اجتماعی توده ها، در اعمال دیکتاتوری امپریالیستی نقش اساسی ایفا نمیکند و الخ....

سومین نکته، نقش جناح های حکومتی، حد و میزان وابستگی آنها به جناح های امپریالیستی و نقش افراد در این بستر بر اساس میزان سرسپردگی و اتکاء آنهاست که بمثابة شتاب دهنده و یا کند کننده حرکت سیستم و چگونگی اجراء وظایف باید مورد توجه قرار گیرد، بر این اساس است که تفاوتها در روش اجرائی و تضاد منافع جناحها، نقش و عملکرد افراد در بستر و زمینه جناحی و در متن کلی سیستم حکومتی بازتاب میابد. در چنین بستری است که تلاش و اقدامات افراد می بایست مورد ارزیابی قرار گیرد. اگر سران حزب جمهوری اسلامی نامه ای ه نفره

(بهشتی، باهنر، موسوی اردبیلی، خامنه ای و رفسنجانی) به خمینی به مثابه کسی که در "راس امور" است می نویسند و یا نامه فردی رفسنجانی به او و به منظور دستیابی به پله های بالاتر قدرت و حذف رقبا یعنی بازرگان و شرکاء نگاشته می شود، اگر کروی در دوره قدرت اولیه نیست چهل نفره که آماده سرسپردگی اند به آمریکا نیان ارائه می کند ولی از طرف آمریکا نیها به اطلاع خامنه ای و رفسنجانی می رسد - امری که موجب غضب رهبری و همدستش میشود و او را مدتی خانه نشین میکند - اگر رفسنجانی تماسها و ارتباط با مک فارلین و اسرائیل برقرار می کند و حتی افشای آن به قیمت جان افشاگران تمام میشود، اگر میر حسین موسوی در استعفانامه اش به خمینی مینویسد: "آقای لاریجانی در جانی میگوید که از پنج کانال با آمریکا نیها تماس گرفته میشود و بنده به عنوان رئیس هیات وزیران از این کانالها اطلاعی ندارم". و یا ماجرای آخر افشا شده نامه پراکنیهای خاتمی و بیل کلینتون بنا باظهار سخنگوی رسمی کاخ سفید دیوید اندروز و یا دیدار کروی با نمایندگان سنا و گنگره آمریکا در موزه متروپولیتن همه و همه نه تنها بیانگر گوشه هائی از روابط پنهانی موجودند، بلکه اساساً نمایشگر عملکرد جناحها و نقش افراد است.

چهارمین نکته توانائی فردی است که در متن شرایط مشخص و سیستم موجود باید حداقل در دو محورا اساسی یعنی مزدوری امپریالیسم و پیشبرد

سیاست هایش و کنترل و سرکوب مبارزات توده ها قدرت و توانائی داشته باشند. بدین منظور افرادی کارائی خواهند داشت که قابلیت و قدرت در هدایت و مدیریت، تبیین مواضع و توضیح سیاستها را داشته باشند و بتوانند منافع فردی، جناحی و امپریالیستی را عین منافع مردم جا بزنند، ناحق را حق جلوه دهند، سرکوبها و برپائی دارو جنایت را عین آزادی و بالطبع اسلامی قلمداد کنند، در دروغ بافی و وارونه کردن حقایق اجتماعی و سیاسی ید طولای داشته باشند باید توجه داشت که همین توانائی های فردی نیز تا حد و درجه ای که در خدمت منافع و نیازهای امپریالیستها و به ویژه آمریکا قرار داشته باشند قابل قبول است و گرنه به مثابه کارتی سوخته به کناری انداخته و یا به حاشیه رانده می شوند. حال با توجه به محورهای اساسی برشمرده شده میتوان به بررسی نقش و عملکرد افرادی از این سیستم وابسته مثلاً هاشمی رفسنجانی در زمینه های سیاسی - اقتصادی پرداخت. او که به عنوان یکی از مهره های اصلی و تعیین کننده رژیم شناخته می شود وطنی دو دوره ریاست مجلس، دودوره ریاست جمهوری و اکنون در ریاست مجمع تشخیص مصلحت نظام، سایه شومش بر تمامی تصمیمات خرد و کلان سیاسی و اقتصادی رژیم وابسته در جامعه تحت سلطه ما سنگینی میکند، چگونه به اینموقعیت رسیده است؟ آیا برآستی این موقعیتهای برخاسته از انقلاب بهمن و نتیجه خواست توده ها بوده است؟ ظاهر قضیه این است که او با اندک سابقه مبارزاتی اسلامی اش که محدود به نوشتن چند مقاله در نشریه ای اسلامی (به همراه مطهری و مشکینی) و چند منبر رفتن که منجر به دستگیری و زندانی شدن کوتاه مدت شده است به مثابه "یار امام" در شرایط برآمده از جریان مبارزات توده ها بر ضد رژیم وابسته شاه وارد گود سیاست شده است و با تلاش و توانائی فردی و قبول "امت اسلامی" در فراز و در موقعیت بالای حکومتی بمثابه یکی از "ستونهای نظام" قرار گرفته است. این ساده گی محض و لاپوشانی آشکار حقایق است که اینگونه پنداشته شود. واقعیت قضیه این است که در پی تحویل سیستم وابسته به خمینی و تعویض مهره ها هاشمی رفسنجانی بمثابه یکی از مهره های امپریالیسم آمریکا- بویژه آن جناحی که ریگان و بوش مدافع آنند- و با قبول مزدوری و سرسپردگی به منظور اجرای سیاستهای خرد و کلان امپریالیستی نقش و موقعیت خود را تضمین و آینده اش را پی ریزی کرده است. او یکی از کسانی است

که در پی قبول سیاست پنهانی خیمینی با آمریکا و انگلیس همراه با مخالفت‌های ظاهری، شعاری و توخالی ادامه دهنده و تکمیل کننده آن راه و روابط پنهانی است. مزدوری از مولفه های اساسی منش و عملکرد ایشان است. این امر یعنی وابستگی ثقل قدرت و اتکاء او را می سازد که دستیابی به ثروت بیکران - به قیمت چپاول توده ها، حراج منابع ملی - و قدرت - به بهای سرکوب آزادیها و کشتار ها - را برایش فراهم آورده است. موضع و عملکردش در رابطه با ماجرای گروگانگیری سفارت آمریکا و مذاکرات پنهانی اش با جمهوری خواهان و بوش با هدف به شکست کشاندن کارتر و پیروزی ریگان در سال ۱۹۸۹ در واشنگتن و پاریس، ماجرای مک فارلین و دریافت سلاحها و تجهیزات موشک هاوک و سیستم رادارها از آمریکا و اسرانیل - که خود نیز در مصاحبه با تلویزیون الجزیره آنها را کتمان نکرده بلکه به توجیه آن پرداخته است - تنها گوشه هایی از خط سرسپردگی و روابط پنهانی است که بر ملا شده اند. بی جهت نیست که در کمسیون جان تاور که در رابطه با ماجرای ایران گیت تشکیل شد نام سه تن از هاشمی ها، اکبر، محمود (عمویش) و محسن (پسرش) به میان می آید. جلوه های تداوم این روابط پنهانی در دفاع از طولانی کردن جنگ ایران و عراق به منظور پیشبرد اهداف و منافع امپریالیستها در فروش نجومی و میلیاردی سلاح، کشتار توده ها در جبهه ها و سرکوب مبارزات انقلابی، پیشبرد و حمایت آشکار از سیاست صندوق بین المللی پول و بانک جهانی در دوران با صطلاح سازندگی خود را نشان میدهد. سیاستی که با ایجاد مناطق آزاد تجاری - در واقع مناطق آزاد غارتگری - خصوصی سازی، فروش کارخانجات و خودکفائی وزارتخانه ها و موسسات از یک طرف به بیکاری و فقر و خانه خرابی هر چه بیشتر توده ها به ویژه کارگران و زحمتکشانشان دامن زده است و از طرف دیگر در خدمت به بورژوازی وابسته و اعوان و انصار مرتبط با دستگاههای بوروکراتیک دولتی به پر کردن جیب آنها پرداخته است. از طریق چنین سیاستهایی چنان مافیای اقتصادی را ایجاد کرده است که سر نخ تمامی معاملات اقتصادی را در دست دارد. نگاهی به موارد تا کنون بر ملا شده بخوبی وسعت غارتگری خانوادہ رفسنجانی و عناصر مرتبط را برملا می سازد: مدیریت مترو با پسر ارشد، سرپرستی پروژه موشک سازی ها با پسر دیگرش (محسن)، مس سرچشمه نیول برادرش (احمد)، پروژه ماهان کرمان و ماشین دوو با برادرش (محمد) سازمان عمرانی



کرمان و آرک بـم- تعاونی صادرات پسته و غیره دامنه ابعاد این شبکه مافیای اقتصادی است. به راستی که چنین چاپنده گی ای " از دوره مادهـا تاکنون بی نظیر است" و بی جهت نیست که نشریه فیگارو او را بعنوان چهل و ششمین مرد ثروتمند جهان معرفی میکند. باید علاوه بر همه اینها که بخشی از موارد آشکار شده است، آن نهادها و موسسات اقتصادی و صنعتی را افزود که از طریق شبکه تار عنکبوتی فامیلهـا و عناصر مرتبط ایجاد شده است و بوسیله این خانواده کنترل می گردد. طبیعی است که این قدرت اقتصادی نه یک شبهه که در طی پروسه بیست و دوساله مزدوری و انحصار قدرت دولتی فراهم آمده است و به اعتبار واقعیت عینی با پروسه سلب آزادی و لگد مال کردن حقوق اجتماعی و سیاسی توده ها و خانه خرابی اقتصادی کارگران و زحمتکشسان امکان پذیر شده است که در یک سیستم وابسته لازم و ملزوم همـد یگرنـد. در واقعیت این قدرت سیاسی است که بازمینه و عملکرد انحصاری و دیکتاتورانه یعنی مافیای سیاسی شرایط را برای رشد و ایجاد مافیای اقتصادی مهیا میسازد. این قدرت سیاسی از زاویه دیگر یعنی حزب سازی ها نیز- به مثابه ابزارهای لازم- بکار گرفته شده اند. مشارکت در ایجاد حزب جمهوری، ایجاد گروه ها و تشکل های حزب الهی و چماقدار که سر نخ اغلب آنها را در دست دارد، ساختن احزاب کارگزاران سازندگی، اعتدال و توسعه و چکاد آزاداندیش و غیره از یک طرف برایش به مثابه ابزارهای اعمال سلطه سیاسی و جناحی عملکرد دارند و از طرف دیگر نقش سرکوب و کنترل کننده مبارزات توده ها را به عهده دارند. حال بعینه آشکار شده است که دست او و خانواده اش در تامین هزینه های سنگین ایجاد و گسترش چنین تشکلهائی در کار است و جنبه دیگری از عملکرد به هم پیوسته این مافیای سیاسی و اقتصادی- که از استثمار توده ها و بر علیه شان استفاده میشود- و نقش هدایت و کنترل کننده این مزدور آشکار می شود. نقش این " پدرخوانده " تنها به همین موارد خلاصه نمیشود او چنان ید طولانی در وارونه جلوه دادن واقعتهای سیاسی و اجتماعی دارد که کودتای ننگین **۲۵ مرداد** را " قیام مردم " جامیزند، در حالی که سر نخ اغلب تشکلهای حزب الهی و چماقدار را در دست دارد از سیاست اعتدالی و مخالفت با انصار چپ و راست دم می زند، در حالی که ماشین کشتارهای زنجیره ای را بهمراه رهبر کنترل و هدایت

میکند و قیحانه میگوید: " در دوره مسئولیت اینجا نب وزارت اطلاعات تمیزترین دوره را داشته است" و غیره که همگی جلوه های آشکار شارلا تا نیسم سیاسی و اخلاقی " اکبر شاه" است. " شاهی" که چهره اش افشاء شده و بوی الرحمن اش در آمده است. نگاهی به رای دروغین و ساختگی منتسب به او و در اولین دوره انتخابات ریاست جمهوری ( ۹۴.۵٪ ) و انتخابات تهران پس از چندین بار باز شماری صندوقها و تقلب آشکار ( ۹۵.۵٪ ) و حمل پلاکارها توسط دانشجویان ( ۳۱ = ۰ ) و شعار " مرگ بر اکبر شاه" به خوبی اوج بی آبرویی این ستون خیمه رژیم و میزان نفرت توده ها را نشان می دهد. اگر در فراز بودن چنین مزدورانی اوج استقرار و تثبیت رژیم بود، اکنون فرود اینان و موقعیت حضيض شان نیز بیانگر ذلت و درماندگی رژیم وابسته به امپریالیسم جمهوری اسلامی است و نوید سرنوشت محتومی است که رژیم وابسته به امپریالیسم شاه نیز از آن رهائی نیافت.

Kontaktadresse:  
Jusef  
Amerlinghaus  
Stiftgasse 8  
A-1070 Wien  
Austria